

سکاه

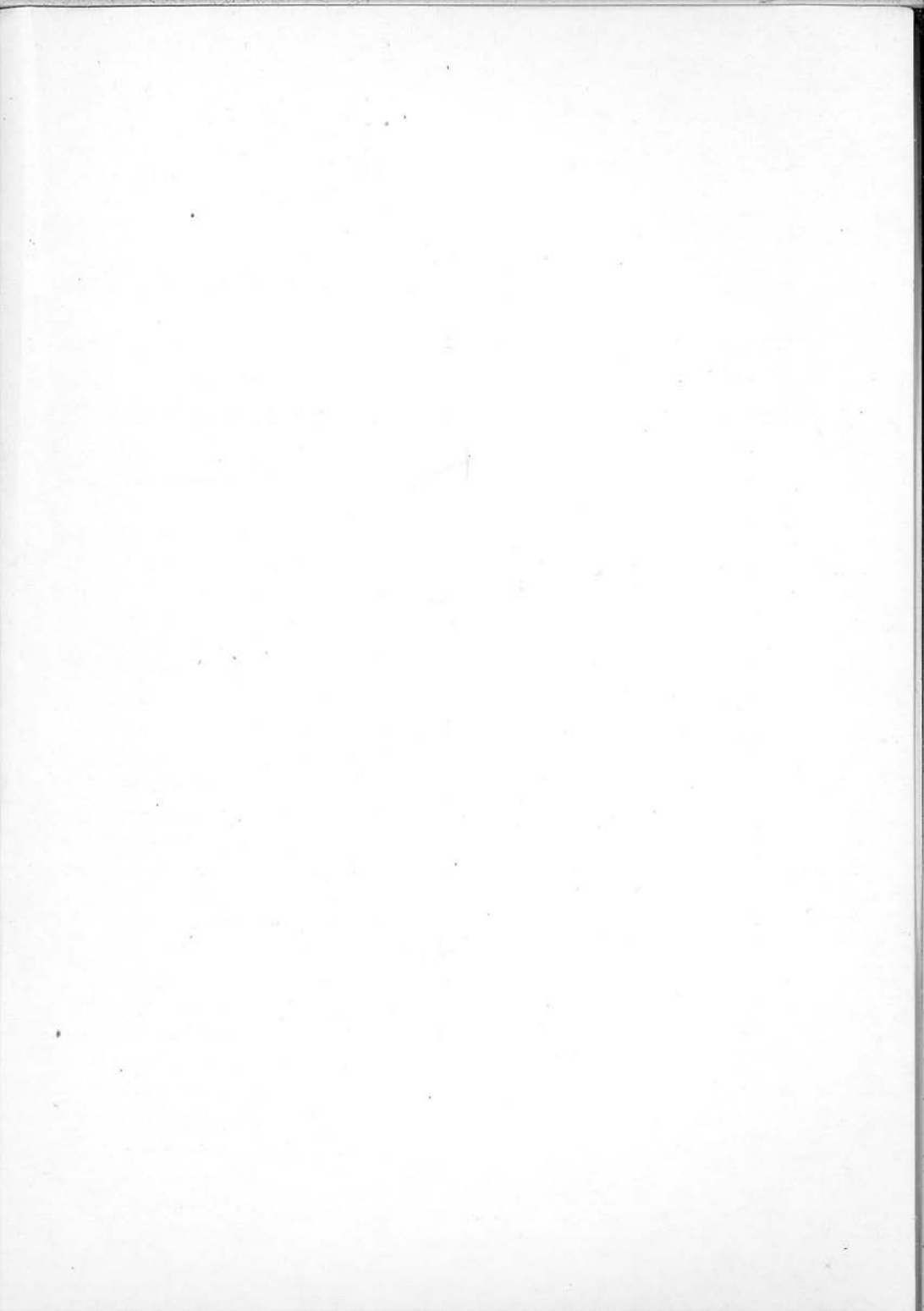
نشریه حزب توده ایران



برای دانشجویان

سال اول، شماره

۵



پیکار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

دوره دوم - سال اول

شماره ۵ - بهمن و اسفند ۱۳۵۰

فهرست :

صفحه	
۳	دو اسلوب ساواک
۵	خجسته باد جشن اول ماه مه!
۶	۱۲ اردیبهشت - روز شهادت خسرو روزه ، روز دفاع از زندانیان سیاسی
۷	نوروز مردم
۱۰	چرا باز نمیگردند؟
۱۴	انتهی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم
۱۶	بیچنگ ، ای قهرمان . . .
۱۹	دست تجاوز زکاران امریکائی از ویتنام کوتاه!
۲۰	اتاق مرگ
۲۴	نگاهی به بودجه مدرسه و دانشگاه
۲۷	پشتیبانی از " مبارزه مسلحانه " یاد دفاع از قربانیان استبداد
۳۰	اگر کوسه ها انسان می بودند
۳۲	سازمانهای حزبی و سازمانهای صنفی
۳۶	سانترالیسم دموکراتیک در کنگره راسیون
۳۸	حاجی آقا و منادی الحق
۴۲	چهره دو گانه : ظاهر انقلابی ، باطن پلیسی
۴۶	برخی نکات درباره حزب طبقه کارگر و جنبش دانشجویی
۴۹	پادشاه فتح
۵۳	پشتیبانی از جنبشهای آزاد ییخش ملی در حرفه و در عمل
۵۵	سمینار بین المللی دانشجویان در هامبورگ
۵۸	یک شاعر انقلابی
۶۰	دانشجویی پیرو سخن میگوید
۶۳	به یک لیخند می آرزو
۶۴	پیکار پاسخ میدهد
۶۷	پیکار خوانندگان

محتوی

مجموعه آثار و تصانیف

تألیفات و تصانیف در زمینه‌های مختلف علمی و ادبی

عنوان	صفحه
تاریخ و جغرافیه	۱
تاریخ و جغرافیه	۲
تاریخ و جغرافیه	۳
تاریخ و جغرافیه	۴
تاریخ و جغرافیه	۵
تاریخ و جغرافیه	۶
تاریخ و جغرافیه	۷
تاریخ و جغرافیه	۸
تاریخ و جغرافیه	۹
تاریخ و جغرافیه	۱۰
تاریخ و جغرافیه	۱۱
تاریخ و جغرافیه	۱۲
تاریخ و جغرافیه	۱۳
تاریخ و جغرافیه	۱۴
تاریخ و جغرافیه	۱۵
تاریخ و جغرافیه	۱۶
تاریخ و جغرافیه	۱۷
تاریخ و جغرافیه	۱۸
تاریخ و جغرافیه	۱۹
تاریخ و جغرافیه	۲۰
تاریخ و جغرافیه	۲۱
تاریخ و جغرافیه	۲۲
تاریخ و جغرافیه	۲۳
تاریخ و جغرافیه	۲۴
تاریخ و جغرافیه	۲۵
تاریخ و جغرافیه	۲۶
تاریخ و جغرافیه	۲۷
تاریخ و جغرافیه	۲۸
تاریخ و جغرافیه	۲۹
تاریخ و جغرافیه	۳۰
تاریخ و جغرافیه	۳۱
تاریخ و جغرافیه	۳۲
تاریخ و جغرافیه	۳۳
تاریخ و جغرافیه	۳۴
تاریخ و جغرافیه	۳۵
تاریخ و جغرافیه	۳۶
تاریخ و جغرافیه	۳۷
تاریخ و جغرافیه	۳۸
تاریخ و جغرافیه	۳۹
تاریخ و جغرافیه	۴۰
تاریخ و جغرافیه	۴۱
تاریخ و جغرافیه	۴۲
تاریخ و جغرافیه	۴۳
تاریخ و جغرافیه	۴۴
تاریخ و جغرافیه	۴۵
تاریخ و جغرافیه	۴۶
تاریخ و جغرافیه	۴۷
تاریخ و جغرافیه	۴۸
تاریخ و جغرافیه	۴۹
تاریخ و جغرافیه	۵۰

دو اسلوب ساواک

از همان آغاز استقرار رژیم کنونی ، ارگانهای با اصطلاح "تامینی" و در واقع "تضییقی" و از آنجمله و بویژه ساواک پس از پیدایش خود ، دو اسلوب را در مقابل مخالفان رژیم بکار بردند : یکی اسلوب خورد کردن و نابود کردن ، که در مورد افراد مقاوم بکار می‌رود و دوم اسلوب فاسد کردن و رام ساختن ، که نسبت به تسلیم طلبان و افراد ضعیف اعمال میشود .

روشن است کسانی که وارد جاده مبارزه میشوند یکسان نیستند . برخی ها از عهد فراز و نشیب این جاده دشواری می‌آیند . ولی برخی ها ، بعمل گوناگون ، از یاد می‌آیند . رژیم و دستگاه ساواک برای آنکه بر تعداد از یاد رانندگان بیافزایند از همان آغاز "راه توبه" را بازمی‌گذارند . در اوائل استقرار رژیم کنونی مجله "نگین عبرت" بمثابة وسیله اجرا همین سیاست پیدا شد . آن مجله در مرداب تاریخ مدفون گردید ولی اسلوب ساواک ادامه یافت .

اینروزها رژیم از یک درمقاومان را بجلو دیوار اعدام می‌فرستد و از در دیگر به تسلیم شدگان راه میدهد تا برابر تلویزیون "اظهارنامه" کنند و بعد از دروازه زندان بگذرند و با اصطلاح به "آغوش خانواده" بازگردند . برای آنکه تعداد تسلیم طلبان زیاد باشد ، رژیم تنهابه شبح اعدام اکتفا نمی‌کند . وسیله عمده او برای خورد کردن روحیه ها شکنجه

بربرمنشانه ، تضعیف اخلاقیات زندانی از طریق توهین ، تفتین ، دروغ و انواع " فشارهای روحی " است که شاه بوجود آنها رسماً اعتراف کرده است .

تسلیم طلب اگر حاضر شود مقدساتی را که تا دیروز حاضر بود در راهش جان ببازد به لجن بکشد ، میتواند به " الطاف " رژیم دلخوش باشد تا از جیفه لا شخواران ، شاید استخوان پاره ای به او نیز برسد !

در عین حال برای دقت در تحلیل ، نمی توان عامل دیگری را ، که در خورد شدن روحیات و تسلیم طلبی موءثر است ، یاد آور نشد ، و آن دیگر به دشمن مربوط نیست ، به مبارزان مربوط است . منظور ما صحت یا عدم صحت مشی سیاسی و سازمانی است . تجربه نشان داده است که مشی سیاسی و سازمانی غلط نمی تواند منشأ قهرمانی های دراز مدت و در مقیاس وسیع باشد . تنها مشی سیاسی و سازمانی صحیح ، واقع بینانه ، حقیقتاً انقلابی است که قادر است قهرمانی را نه به فضیلت عددی محدود ، بلکه به فضیلت توده های وسیع ، نه برای دورانی کوتاه ، بلکه برای دورانهای طولانی بدل سازد .

برای آنکه بتوان بردشمن ، نه فقط از نظر اخلاقی بلکه از لحاظ سیاسی نیز غلبه کرد ، باید شهامت اخلاقی و شجاعت انقلابی را با مشی صحیح سیاسی و سازمانی همراه ساخت .

باشد که آن گروه از جوانان و دانشجویانی که در راه غلط گام گذاشته اند با مشاهده دو اسلوب ساواک و نتایج از یکسو دردناک و از سوی دیگر نفرت انگیز آن بخود آیند و نیرو و شجاعت انقلابی خود را در خدمت مشی صحیح سیاسی و سازمانی قرار دهند .

بیکار

خجسته بان

جشن اول ماه مه !

اول ماه مه روز همبستگی کارگران جهان است .
ولی همه مردم زحمتکش و همه عناصر متمدنی از جمله
دانشجویان ترقیخواه و روشنفکران زحمتکش نیز در برگزاری
جشن اول ماه مه سهیم اند . دانشجویان ترقیخواه و
روشنفکران زحمتکش پیوسته از این فرصت برای ابراز همبستگی
خود با طبقه کارگر و آرمانیهای و آلائش :
صلح ، استقلال ملی ، دیکراسی و
سوسیالیسم ، که آرمانیهای
همه بشریت متمدنی است ،
استفاده میکنند .

برگزاری جشن اول

ماه مه رنگد و گانه دارد :
در کشورهای سوسیالیستی ، آنجا
که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در کف با کفایت
خود گرفته ، این روز به جشن واقعی ملی تبدیل
میشود . و در کشورهای سرمایه داری طبقه کارگر و همه
زحمتکشان اول ماه مه را به روز مبارزه برای تحقق خواست -
های مطالباتی و سیاسی خود تبدیل میکنند ، که گاه در اثر حمله
پلیس ، پایان غم انگیز و خونینی دارد .

ولی محتوی جشن اول ماه مه در همه جایکی است :
مبارزه برای ایجاد جامعه ای نو ، جامعه ای
فارغ از فقر و جهل و جنگ ، جامعه ای آزاد از
استثمار و بیعدالتی . ضامن پیروزی این مبارزه نیز
وحدت همه زحمتکشان زیر رهبری طبقه کارگر است .

" پیکار " بنام دانشجویان آگاه و متمدنی ایران جشن اول
ماه مه را به کارگران و همه زحمتکشان ایران صمیمانه تبریک میگوید ،
همبستگی صادقانه خود را با طبقه کارگر اعلام میدارد و تجدید پیمان میکند
که زیر رهبری طبقه کارگر به مبارزه برای استقرار آزادی و عدالت در میهن ما ادامه دهد .





۲۱ اردیبهشت

روز شهادت قهرمان ملی ایران

خسرو روزبه

روز دفاع از زندانیان سیاسی

خسرو روزبه، مردی که با شرافت و صداقت زیست و با شور و فد اکاری پیکار کرد در روز ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ جان خود را نیز با سر بلندی و شجاعت در راه آرمانهای انسانی و انقلابی اش فد نمود.

روزبه که میگفت :

" من باقتضای آنشی که بخاطر خدمت به خلقهای ایران درد روم سینه ام شعله میکشد ، راه حزب توده ایران را برگزیده ام و باید اذعان کنم که جانم ، استخوانم ، خونم ، گوشتم ، پوستم و همه تار و پود وجودم این راه را راه مقدسی شناخته ام و تمام سلولهای بدن من و تمام ذرات وجودم توده ایست "

با پیکارجانانه و دفاع مردانه و فرگ شجاعانه خویش نام " توده ای " را چنان پرافتخار و درخشان ساخت که در وجود خود وی این نام با عنوان " قهرمان ملی ایران " یکسان شد .

حزب توده ایران که روزبه در باره اش میگفت :

" حزب ما حزب استعمار شکن و مدافع استقلال و تمامیت ارضی خاک کشور است . مقاصد اجتماعی حزب ما همه از منبع بشر دوستی و احترام به انسانیت و خدمت به مردم آب میخورد "

روز شهادت خسرو روزبه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و قهرمان ملی ایران را بعنوان روز دفاع از زندانیان سیاسی برگزیده است تا به پیروی از سرمشق او جنبش دفاع از تمام کسانی که در راه مبارزه باخاطر استقلال و آزادی میهن در بند ارتجاع اند ، گسترش یابد . یاد روزبه را گرامی بداریم و پرچی را که او بانشار جان خود در اهتزاز نگاهداشت ، با پیکار خود برافراشته نگاهداریم .

"همی گفتم که کی باشد که خرم روزگار آید"
فرخی سیستانی



نوروز

مردم

نخستین روز فروردین
زمان از نمود مد جان در تن نوروز به آئین
بنفشه سر بیفشاند به راه باد پاورچین
که در راهند باس و سوسن و نسرين

تهیدستان
بزیولا چوردین گنبد رخشان
کنار سفره بی قاتق و بی نان
زبان در کام و آهسته
همه نجاگر عصیان

به دل ها آرزوها
در گلوها
پرده ها ، سرمگوها

دهد تاریخ ره پرد از و پوینده صلا
ای نابحق رنجانده انسان ها !
روانهای گدازیده به حسرت ها و حرمان ها !
بیاد آرد آن سوگند و پیمان ها
به چرخ آرد چوگان ها
به میدان ها
که من ناورد میخوام
سلیح و مرد میخوام
سری خونسرد میخوام
دل پردرد میخوام
که تا از گردش پیلان
بلرزد سیستان و ديلم و گیلان
ز جهد کارگر ، دهقان
فروریزد حصار جانفشانه قلعه و زندان
که گلریزان کین است این
نبرد واپسین است این
اگر باید که کام آید
از این برزخ گذر باید

از این فرمان شورافزا
غریو از خلق برخیزد چو پاد آوا
چو پژواکی ز بانگ کوس رزم آرا
برآید زان سپس ابر دمان ، قیرین و آتش زا
بسوزد بخت اهریمن
به دریا اوج گیرد موج اژدرها

بدرّ زهره دشمن
بجوشد سنگ سیال و مذاب از کوه اند روا
بتاراند سپاه دشمن از مکن
ز هر پرمسکنت مسکن
ز هر محنت سرا
از کومه و زاغه ، سیه چادر ، حصیر آباد و هر ما^ء وا
تبیوه زن کند غوغا
صف اندر صف قدم در پیش ، پیرو کودک و برنا
خروش خلق با جوش طبیعت درهم آمیزد
سرودی پرتوان گردد
به یاران نرم خوان ، همچون نوای پرنوید نی
به خصمان زخمه در زخمه
غضب گین غرشی غرّاً
به هر سو سرکشد کین جو
بپوید سر بسر دنیا
نیار آمد زمانی تا
به چنگ آرد بت رسوا
بمالدش آن سر پر خدعه و سودا
بسایدش آن دل خارا
که بذرافشان کین بود او
که نفرین آفرین بود او
به جان ها در کمین بود او

بلی امید

در این عید

کاین نوروز امروزی

پیامی راستین باشد از آن رو^ء یای بهر روزی

از آن نوروز پیروزی

چرا باز نمیگردند؟

آمارهای متفاوتی درباره تعداد ایرانیانی که در کشورهای اروپای غربی و آمریکا پای گیر شده - اند در دست است.

آمارهای وزارت آموزش و پرورش نشان میدهد که از نزدیک به ۱۴۰۰ جوان ایرانی که در سال ۱۳۴۹ تحصیلات خود را در کشورهای مختلف اروپا، آمریکا و آسیایان داده اند فقط ۹۶ نفر آنها با ایران بازگشته اند. گفته میشود هم اکنون در آلمان باختری ۱۶۰۰ پزشک ایرانی و بیش از ۳۰۰ مهندس و متخصص بکار مشغولند. در آمریکا بیش از ۴ هزار پزشک و مهندس ایرانی کار میکنند. تعداد دانشجویانی که پس از پایان تحصیلات خود در فرانسه مانده اند بیش از ۱۵۰۰ نفر است. در انگلستان نزدیک به ۸۰۰ نفر و در کشورهای دیگر اروپای غربی بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ ایرانی ماندگار شده اند. با اینکه نه وزارت آموزش و پرورش و نه سرپرستی های دانشجویان در خارج از کشور هنوز نتوانسته اند آمار دقیق و کاملی از وضع دانشجویان و فارغ التحصیلان ایرانی در خارج از کشور تهیه کنند، ولی همین آمارهای ناقص نشان میدهد که هر سال بسیاری از دانشجویان ما پس از پایان تحصیلات خود به ایران باز نمیگردند. چرا؟

باین سؤال مطبوعات ایران پاسخهای گوناگون میدهند. از جمله خواندنیها مینویسد:

آنها هنوز غوره نشده میخواهند مویز شوند. از راه نرسیده میخواهند سیاستمدار، وزیر، وکیل، سناتور یا سفیر و استاندار بشوند. ولی همه کس حق ندارد هم مهندس باشد هم دکتر و هم سیاستمدار. عده ای این استعداد را دارند، آنها بطور خانوادگی و مادر زاد، بقیه هم ندارند.

اطلاعات تأکید میکند:

"زرق و برق کشورهای اروپایی جوانان ما را فریفته است."

آیندگان از "توقعات بیجای جوانان" سخن میگویند و کیهان آنها را "جهان وطن" میخواند.

این دعاوی تا چه حد بر پایه حقیقت استوار است؟ جوانان ما چرا به میهن خود باز نمیگردند؟ بنظر ما پایگیری جوانان ما در کشورهای خارجی علل اقتصادی و سیاسی دارد که مهم ترین آن بقراری است:

بیکاری

در روزهای ۲۸ و ۲۹ دیماه ۱۳۵۰ از طرف سازمان امور اداری و استخدامی کشور کنکور استخدامی انجام گرفت. در این کنکور ۵۷۸۵۶ دیپلمه و لیسانسیه شرکت کردند، در حالیکه روزنامه هاقبل از برگزاری کنکور تأکید کرده بود که دولت بیش از هزار نفر استخدام نخواهد کرد. در شماره های نهم بهمن ماه روزنامه های عصر تهران شرکت ملی نفت ایران، وزارت آموزش و پرورش و وزارت کشاورزی برای استخدام چند متخصص و کارشناس "آگهی استخدام" انتشار

دادند. در روز بعد روشن شد که بیش از ۵۰۰ مهندس و کارشناس به مراکز فوق مراجعه کرده‌اند.
روز ۲۳ بهمن ۱۳۴۶ شاه در وین به دانشجویان گفت :

در سالهای آینده یک میلیون شغل در انتظار جوانان کشور است و در سال
آینده (منظور سال ۱۳۴۷ است) حداقل ۱۰۰ هزار جابرای استخدام
جوانان بوجود خواهد آمد.

ولی آماری که روز ۱ مهر ماه ۱۳۴۸ در روزنامه‌ها انتشار یافت نشان می‌دهد که

"از فروردین ۱۳۴۶ تا شهریور ۱۳۴۸ فقط ۸۱۲ جوان بامدارک تحصیلی
در پیلم و بالاتر از آن توانسته‌اند در سازمانهای دولتی برای خود کاری بیابند.

این فاکت‌ها نشان می‌دهد که ایران قادر نیست متخصصین و کارشناسان جوان را جذب کند
و در نتیجه افرار تحصیلان ایرانی در خارج از کشور عده‌ای ترجیح می‌دهند که اصلاً باز نگردند،
عده‌ای به امید کار در همین خود به ایران باز میگردند، ولی پس از مدتی در وندگی چون بیکار میمانند
و یا کاری مطابق تخصص و ذوق خود نمی‌یابند و باره به کشورهای خارجی مراجعت میکنند و بالاخره
عده‌ای هم از خود ایران به امید یافتن کار به خیل پایگیر شدگان در کشورهای خارجی می‌پیوندند.

عدم تناسب شغل با تخصص

واقعیت اینست که اغلب فارغ التحصیلان، چه خارجی و چه داخلی، شغلی مطابق
تخصص خود بدست نمی‌آورند. از همین جاست که مثلاً مهندس کشاورزی حسابدار میشود و متخصص
فیزیک اتی معلم زبان انگلیسی! بعنوان نمونه به نامه یکی از این فارغ التحصیلان که در یکی از
روزنامه‌های ایران منتشر شده توجه کنید :

"من در سال ۱۳۴۸ با دیپلم مهندسی کشاورزی از امریکای ایران بازگشتم.
یکسال تمام برای یافتن کار بهر دری کوبیدم تا اینکه در زمان دوران دریک شرکت
خصوصی "حسابدار" شدم. وزارت کشاورزی مرا بعلت "کیرسن" نمی‌پذیرد.
در حالیکه من هنوز ۳۵ سال بیشتر ندارم."

این چند خط هم از یک نامه خصوصی نقل شده است :

"... صادق جان، متأسفم که حرف ترا گوش ندادم و برای خدمت بوطن
و هموطنانم با رویندیلم رابستم و آمدم تهران. روز دوم ورودم از یک
پاسبان کتک خوردم. بعد بایک افسر ارتش کارم بالا گرفت. مردک از چراغ
قرمز گذشت و ابوطیاره ما را از حیزر انتفاع انداخت. برای تصدیق مدارک
تحصیلی ام ششماه در وندگی کردم و بعد با اینکه میدانستند از فرانسه آمدم
و رشته تحصیلی ام فیزیک اتی است بمن پیشنهاد کردند معلم زبان انگلیسی
باشوم! گفتند فعلاً برای زبان انگلیسی جا داریم، نی خواهی برگردی.
حسین ویداله هم هنوز از جیب میخوردند. حسین که از بیکاری در حال
دیوانه شدن است. دلم برای خودم و برای مردم میسوزد. نه پای پس
دارم نه پای پیش..."

از این گذشته تازه اگر کاری مطابق تخصص هم پیش آید ، مسائل کار نیست و شرایط زندگی نامناسب است . به نام دیگری که در روزنامه ها انتشار یافته توجه کنید :

"من متخصص بیماریهای قلبی . پس از دو سال دوندگی در یکی از دهات اصفهان بمن کار دادند . ولی وقتی به آنجا رفتم دیدم کاری از من ساخته نیست . چرا که نه وسیلهای برای کار بود و نه شرایطی برای زندگی . پولی هم که بمن میدادند حتی کمتر از حقوق یکسک زاندارم بود ."

عدم تطابق شغل با تخصص نتیجه ناگزیر این واقعیت است که رشته های تحصیلی برحسب حوائج کشور تعیین و انتخاب نمیشود . بسخن دیگر برنامه ریزی واقعی و علمی در این زمینه وجود ندارد ، و در شرایط سرمایه داری جز اینهم نمیتواند باشد . عدم هماهنگی میان رشته های تحصیلی و حوائج کشوری از مهمترین و حادثترین مسائلی است که هم اقتصاد کشور و هم جوانان ما با آن روبرو هستند . به این عدم هماهنگی فقدان شرایط لازم برای کار مفید و ثمربخش ، رانیز ، که نتیجه عقب ماندگی عمومی است ، باید افزود .

فرارمغزها

مجله نگین مینویسد :

"داستان سوگ آوری است که ماهیچ کالای ساخته شده ای برای صد ورن داریم ولی مغزهای متفکری را که با خون دل ساخته و پرداخته ایم بدون گمرک و بدون هیچ مقررات دیگری در مقابل هیچ و پوچ صادر میکنیم . سوگ آوری است که می بینیم ثروت جبران ناپذیر مملکت مثل آب از غربال میگذرد و هیچ کار مثبت و تدبیر عاجلی هم برای آن نمی اندیشیم ."

این "داستان سوگ آور" همان سرگذشت "فرارمغزها" است که نتیجه مستقیم سیاست امپریالیستی است . امپریالیسم و قبیل از همه امپریالیسم امریکا بهترین مغزهای متفکر را در سراسر جهان به انواع و سائل جلب و جذب میکند و آنها را بخدمت خود میگمارد . روش تسلیم در برابر این سیاست امپریالیستی که از طرف رژیم هائی مانند رژیم ایران در پیش گرفته شده این داستان را سوگ آورتر میکند . نتیجه آن میشود که بهترین متخصصین مادر کشورهای امپریالیستی بسر میبرند و دولت متخصصین درجه دوم و سوم این کشورها را با حقوق های هنگفت و امتیازات خاص برای پیشرفت کارهای خود استخدام میکند . اینجاست که این داستان سوگ آور هم برای اقتصاد و سیاست و فرهنگ ما و هم برای سرنوشت روشنفکران ما بصورت فاجعه در میآید .

فساد

بیعدالتی ، تبعیض ، پارتی بازی ، رشوه خواری ، بورکراسی و دریک کلمه فساد دستگاه برای جوانان کشنده است . آنکه روز دوم ورودش به ایران از پاسبان کتک میخورد ، آنکه برای تصدیق مدارک تحصیلی اش شش ماه باید دوندگی کند ، آنکه میخواهد بادست خالی درده به معالجه امراض قلبی بپردازد و آنکه با تخصص کشاورزی حسابدار میشود و با تخصص فیزیک

اتمی به زبان فرانسه معلم زبان انگلیسی وو. . . علاوه بر علل وانگیزه های پیش گفته همه نشانه يك محیط معیوب و فاسد است. و این فساد چنان تا شیرمنفی در روح جوانانیکه در آغاز زندگی اجتماعی خود هستند باقی میگذارد که چه بسا مسیر زندگی آنها را تغییر میدهد، که یکی از آنها تصمیم به اقامت در خارج و یا تصمیم به بازگشت و یا خروج از ایران است.

تروریسمی

برای بیان تروریسمی در داخل کشور نیازی به فاکت نیست. و اما در خارج از کشور هم شعبه های سازمان امنیت برای بسیاری از جوانان پرونده های قطور ساخته اند. این پرونده ها با حرکت جوانان فارغ التحصیل بسوی ایران بجریان میافتد. برای اشتغال بکار هم روشن است که قبل از هر چیز تصدیق سازمان امنیت لازم است. دانشجویی نوشته است :

"زده حال خارج نیست. یا باید تسلیم شوی یا مصائب زندگی را بپذیری. اگر در ایام تحصیل به اسب شاه گفته باشی یا بو روزگارت سیاه است. و اگر فقط "نظر مساعد نداری" بدون آنکه خود بدانی بسرگردانی ابدی دچار میگردی."

با اینهمه باید به ایران بازگشت

بنظر من شانه خالی کردن از زیر بار "مصائب" رواست و نه میتوان به "سرنوشت محتومی" که دست دانشجوی مانوشته است معتقد بود. جای همه دانشجویانی که فارغ التحصیل میشوند در ایران است. باید به ایران بازگشت، رنج ها و مصائب را تحمل کرد، و نه فقط تحمل کرد، بلکه باید برای از بین بردن آنها مبارزه برخاست. آن دانشی که بدست آمده فقط برای فراهم آوردن لقمه نان و یا زندگی مرفه نیست. و ذوقیه میهنی و انسانی روشن فکران ما حکم میکند که هم برای نجات خود از جنگال استبداد و فساد و بیعدالتی بیاخیزند و هم به هم میهنان خویش در این مبارزه کمک کنند. زیرا آزادی و خوشبختی فقط زمانی واقعی است که با آزادی و خوشبختی همه مردم تواند باشد.

آنتی کمونیسم و آنتی سویتیسیم

برای داشتن قضاوت درست در هر مورد مشخص، نخست باید پایه منطقی قضاوت را روشن کرد. برای آنکه بدانیم آنتی کمونیست کیست، چه عطفی را باید آنتی کمونیسم نامید، چه ارتباطی مابین آنتی سویتیسیم و آنتی کمونیسم وجود دارد، ابتدا باید با محتوی این مقولات سیاسی آشنائی یافت.

آنتی کمونیسم ایدئولوژی پرخاشگرانه امپریالیستی و بیانگرمافع سرمایه داری انحصاری دولتی است و محمل فکری مبارزه نظامی، سیاسی، اقتصادی و مسلکی امپریالیسم علیه اردوگاه سوسیالیستی و جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی و خلقمائی است که برای کسب و تحکیم آزادی و استقلال ملی خویش مبارزه می کنند. آنتی کمونیسم واکنش بورژوازی و اشرافیت فئودال به ایدئولوژی طبقه کارگراست که از قرن گذشته وارد میدان شده است. در زیر این پرچم سیاه همه نیروهای ارتجاعی زمان ما گرد آمده اند. بکمک این ایدئولوژی، امپریالیسم همه اقدامات خود را علیه صلح و دمکراسی و استقلال توجیه می کند و "ضرورت" آنها را "اثبات مینماید". آنتی کمونیسم محور مرکزی درجه پهنای مبارزه ایدئولوژیک امپریالیسم علیه جنبش وسیع انقلابی و دمکراتیک عصر ماست.

هدف آنتی کمونیسم بی اعتبار ساختن ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و آزمایش بردن جنبش انقلابی تا سرحد سرکوب و امحاء فیزیکی کمونیست هاست. در این راه آنتی کمونیسم از توسل به هیچ دروغ، به هیچ جعل، به هیچ تناقض گوئی و سفسطه بافی ذره ای پروا ندارد. آنتی کمونیسم از دو وسیله استفاده میکند:

الف) برخورد و مواجبه رود رو با کمونیسم و ایدئولوژی آن بوسیله عرضه داشت کالا های ایدئولوژیک متقابل و دفاع از جامعه طبقاتی و سیستم سرمایه داری و ایدئولوژی ناسیونالیسم.

ب) تخریب از درون بوسیله تظاهرات کمونیسم و کوشش برای منسحب ساختن نهضت انقلابی و برهم زدن وحدت آن با پیش کشیدن نظریات و انتقادات از "چپ" و راست تحت عنوان مبارزه با دمکراسیم و رویزیونیسم، تحت عنوان نوآوری در مارکسیسم و غیره.

به تناسب بالا رفتن قدرت سوسیالیسم و بی اعتبار و مبتذل شدن "احتجاجات ضد کمونیستی متداول، اسلوب دوم بیش از پیش از پیش به اسلوب اساسی در آنتی کمونیسم مبدل میشود. بگفته "گس هال" (Gus Hall) دبیر کل حزب کمونیست آمریکا از آنجاکه کالای آنتی کمونیستی در بسته بندی "چپ" بیشتر خریدار می یابد، لذا بویژه

این نوع بسته بندی مورد توجه محافل تخریبی امپریالیستی قرار گرفته است. آنتی کمونیسم در عین حال به دوشبوه عمل، یکی خشونت آمیز و وحشیانه و دیگری "لیبرال منشانه" و "روشنفکرانه" برای مقابله با ایدئولوژی کمونیستی دست میزند. اتخاذ هر یک از این شیوه‌ها بسته با مکانات و نیروی آنتی کمونیسم است. البته اوترجیح میدهد که کمونیست‌ها را نابود کند ولی وقتی نتواند و مجبور شود آنوقت حاضر است با آنها وارد "بحث" شود. محتوی این بحث مقداری اتهام‌های زشت و غیرواقعی (مانند "وطن‌فروشی"، "سوسیالیسم" امپریالیسم"، "خیانت به جنبش انقلابی و رهائی‌بخش"، "غارت کشورهای نواستقلال"، "همگرایی دوسیستم" و غیره) و مقداری سفسطه‌های متناقض و بی‌سروته است.

آنتی سوسیالیسم یعنی مخالفت منظم و آگاهانه با مشی اتحاد شوروی در صحنه بین‌المللی و در عرصه ساختمان جامعه نو، از محتویات اساسی ایدئولوژی آنتی کمونیستی است. علت واضح است. هر کس، هر قدر کم‌خرد باشد، درک می‌کند که اگر اولین و مقتدرترین دولت سوسیالیستی جهان بی‌اعتبار شود، شکست بخورد، ضعیف شود، این امرا ثرات بلاواسطه‌ای در تقویت جبهه مقابل امپریالیستی دارد. بهمین جهت هدف عمده مبارزات ضد کمونیستی در ورن‌ما، خواه این مبارزات از طرف محافل ارتجاعی از راست انجام گیرد و خواه بوسیله عناصر چپ نما از "چپ"، بی‌اعتبار کردن آن قدرتی است که مهره پشت و تکیه‌گاه عمده و نیروی اساسی اردوگاه سوسیالیسم است.

بهمین جهت است که بد رستی می‌گویند: کمونیسم ضد شوروی وجود ندارد و رابطه نسبت به اتحاد شوروی سنگ محک انترناسیونالیسم پرلتری است.

آنتی کمونیست‌ها ی‌چپ‌نما برای آنکه ماسک تطاهرات دروغین چپ‌روانه آنها نیافتد میکوشند اثبات کنند که میتوان با ورپه ایدئولوژی کمونیستی رباباد شمنی باشو روی سازگار ساخت و اینکه دوستی و همبستگی انترناسیونالیستی با اتحاد شوروی چیزی جز تبعیت کورکورانه از یک دولت خارجی نیست!

تاریخ‌عصر ما بهترین پاسخ‌باین ترهات است. امروز جنبش انقلابی جهانی در وجود اتحاد شوروی بزرگترین و نیرومندترین یارومد د کارخویش را دارد و اینرانتهم کسانیکه نخواهند درک کنند، درک نمی‌کنند. همه رهبران نهضت انقلابی جهان، همه کشورهای که بنحوی از انحاء در نبرد علیه امپریالیسم شرکت دارند، در اسناد متعدد ی این واقعیت رابکرات تأیید کرده اند و افراد منکر خود را در وضع مضحکمی قرار میدهند.

ممکن است کسانی از روی کمی تجربه و بی‌اطلاعی مجدوب سفسطه‌های آنتی کمونیستی و آنتی سوسیالیستی شده و ناآگاهانه در دام بیافتند. مانه در باره این گمراه‌شدگان، بلکه در باره آنتی کمونیست‌ها و آنتی سوسیالیست‌های آگاه، اعم از آنکه نقاب "چپ" برچهره داشته باشند یا نه، میتوانیم با اطمینان بگوئیم که آنها در شمنان خلقتند.

بجنگ، ای قهرمان ...



از آفاق شرف بس ابرخونین
بسوی هند و چین می رفت غمگین
سحرمن هم فرستادم دلم را
همان خیمه که گرید خشم و نفرین

صبح روشنی بود از بهاران
به سیر شهر رفتم، رهگذاران
کتابی دیدم و تصویری، آنگاه
که بستم چشم خود، شب بود و باران

بتاریخت بناز، ای روح سنگی
عقاب آهنِ ینگی فرنگی
تلِ مجروح و کشته، دود و آتش
عجب باغی برای عکس رنگی

فرنگ از "علم و صنعت" کم ندارد
ولیکن حیف، یک آدم ندارد
همان ینگی فرنگی باز بهتر
که دعوی آدمیت هم ندارد

چه ننگین لکه شومی جگر خون
کند تاریخ شرم از دین و قانون
به ننگی سرخ لک شد روح، ای قرن
چکد تاجا و دان از دامت خون

مگر ای روح غرن ، ای سنگ ، خوابی ؟
مگر کوری ، کری ، مستی ، خرابی ؟
دگر از دامن نام تو این ننگ
نشوید هیچ ابری ، هیچ آبی

بسوی هند و چین می رفت غمگین
ز خشم عالمی ابری ، بنفرین
فرستادم سحر من نیز چشمی
همان گنبد که بارد اشک خونین

نه اما ، گریه کار کاردان نیست
سزاوار نثار پهلوان نیست
سلامت می دهم پرشور ازین دور
چو دستم پشت و یار قهرمان نیست

سلام ! ای افتخار قاره شیر
جوانتر شیراز این بیشه پییر
شجاعت را ساتر شعر شیوا
شرف رازنده تر طومار و تفسیر

سلام ! ای باغ بشکوه و برومند
به خون آغشته برگ و بار و پیوند
دلیرانه ترین رمز نجابت
و رویشی را جری تر ، سبز تر پند

مگر شور شکفتن را توان کشت ؟
در ابله به نشتر می زند مشمت
حریف نیست آن اهریمنی خوی
بجنگ ای روح یزدانی ، چو زردشت

بجنگ ای قهرمان ، ای بیشه شیر
بیای آزادی خود را به شمشیر
تو بهر و باشرف جنگی ، به ایمان
وی اما بهر زر ، با زور و زنجیر

بجنگ ، ای روشن اختر ، ای شب افروز
شگفت انگیز راز و روزن روز
اگر صدمه بخون غرقت کند دیو
شهیدا ! هم توئی ، تنهاتو ، پیروز

مهدی اخوان ثالث

(م . امید)

(بنقل از مجله سخن شماره ۱۰۹ اسفند ۱۳۴۹)

دست تجاوزکاران امریکائی از ویتنام کوتاه!



در جنگ دوم جهانی
 دو میلیون تن بمب
 مصرف شده ۰۰ ولسی
 هوا پیمای های
 تجا و زکار امریکائی
 تنها در فاصله
 بین ۱۹۶۵ تا
 ۱۹۷۱ بر سر مردم
 استقلال طلب هند و
 چین ۲۲ میلیون
 تن بمب فروریخته اند.

اتاق مرگ

هنگامیکه مرا به اتاق مرگ زندان مرکزی سایگون بردند، دیدم که در آنجا سه جنایتکار محکوم به مرگ هم هستند:

تانه و **رو** در "پولکوندور" گرفتار و به اعدام محکوم شده بودند و **موت** رام آدمکش سوئی در "ژیا" دست به جنایت زده بود. همینکه آنها دانستند که من زندانی سیاسی هستم با خوشرویی با من برخورد کردند و گفتند:

پیش از شما آقای **پتسی** اینجا بود. ببینید هنوز دیوان "کیم وان کیو" که از آن او بود در اینجا است. زندانیان، جنایتکاران، پاسبانان و نگاهبانان به لی توترونک احترام میگذاشتند و او را آقای **پتسی** نامگذاری کرده بودند.

پس رفیق **ترونک** آخرین روزهای زندگی خود را در اینجا بسر برد است! در گوشه ای ورقهای زرد شده اشعار او افتاده بود. حتی در اتاق مرگ، این شاعر ارجمند خلق ما دست از نبرد برنداشته بود و تا آن دقیقه ای که از پلکان تخت اعدام بالا میرفت، آنرا دنبال کرده بود. در د عمیقی مراد رخود پیچید. اشعار را میخواندم. هنگامیکه در زخم لی ترونک را به اعداگاه میبردند در زندان "می تو" بودم. در روز پیش از مرگ او ما برای اعتراض دست به اعتصاب غذا زده بودیم.

من از اینجهت زندانی شده بودم که در تظاهرات شرکت کرده بودم و بنا بر گفته دستگاه حاکمه این تظاهرات با کشتار، آتش سوزی و برهم زدن امنیت پایان یافته بود. مرا از زندانی به زندان دیگر میکشاندند تا در پایان، یک دادگاه فوق العاده مرا به اعدام محکوم کرد. بیست و یکساله بودم، آنگاه که مرا به این زندان که در واقع پیش اتاق مرگ بود، انداختند.

این زندان شاید سه متر پهنا و پنج یا شش متر دراز داشت با چهار دیوار لخت، دری آهنین و یک پنجره. بهتراست گفته شود یک تکه آهن سوراخ سوراخ به دیوار جای پنجره کار گذاشته بودند. این سوراخها باندازه ای کوچک بودند که حتی سیکار هم از آنها رد نمی شد. همیشه تاریکی در این اطاق حکمفرما بود و چراغ قرمز روزها هم روشن میماند. از گرمای هولناک بی تاب و توان و برهنه روی کف سیمانی اتاق افتاده بودیم و یک پایمان به زنجیرهایی که به دیوار کار گذاشته بودند، قفل شده بود.

هر دو ماه یا سه ماهی پاسبانان میآمدند و قفل را باز میکردند، این پارا آزاد و پهای دیگر را می بستند. هرگاه که نوبت به من میرسید، در همه اتاقهای دیگر را می بستند، پاسبانان جمع میشدند، گله به گله جا می گرفتند، تو گوئی مانوری در پیش دارند و پس از این تشریفات جرائم میکردند که قفل آهنین پای مرا جا بجا کنند.

جنایتکاران محکوم به اعدام خیلی زود خود را میباختند و پریشان میشدند. آنها امید

که تنها مرگ در برابر آنهاست. اگر سخن میگفتند حتما سخنان زشت و ناسازبود. جوش خشم آنها گاه به اندازه ای تند بود که حتی نگاهبانان از آن هراس داشتند. پاسبانها از اینها میترسیدند. تانه، رو و رام از بام تاشام ناسزای میگفتند، دشنام به زمین و زمان میدادند و همینکه نگاهبانان در را باز میکرد برآستی از دشنام گلوله باران میکردید و گاه پیش میآمد که يك سطل پراز مدفوع بر سر روی او ریخته میشد.

پیش آمد زیر برابریم نقل کردند:

روزی کشیش قرانسوی پدیدار میشد و از محکومین به اعدام میپرسد:

بچه های من! آیا چیزی احتیاج دارید، شاید من بتوانم به شما کمک کنم؟

از ته اتاق مردی برمیخیزد و با ادب پاسخ میدهد:

بفرمائید تو پدر! این پسر شما میخواهد با شما حرف بزند.

اما همینکه کشیش وارد میشد همه زندانیان خود را بی روی او میاندازند، ریش او را میکنند

و داد میزنند:

بیا پدر! بیا پدر! بیا با ما بمان!

من این روش را نادرست دانستم. اما پاسبانها و نگاهبانان این روش محکومین به اعدام را طبیعی میدانستند و اگر هم آنها همچون سگ ها میشدند، حق داشتند. آنها رود روی مرگ ایستاده بودند و در انتظار آن، و بدون شك آنها میپنداشتند که يك کمونیست هم در چنین حالتی همین روش را خواهد داشت. بهمین دلیل به تانه، رو و رام گفتم:

مازندگی میکنیم برای اینکه زندگی خوب شود و باید از خود خاطره خوب بجا بگذاریم. اگر ما محکومین به اعدام روش درست و مردانه ای داشته باشیم یاد ما با ارزش و با افتخار خواهد بود، و گذشته از این چوه در درست در اتاق پهلواست. اما تا آنروزی که ماهنوز زنده ایم نباید آنگونه زندگی کنیم که شایسته و سزاوار باشد: بی باک و انسان، و تنها از این راه است که خواهیم توانست در خور احترام باشیم.

آن سه مرد به گفتار من گوش میدادند و من هم آنرا دنبال کردم و گفتم:

ما انقلابی هستیم. راه زندگی ما از راه شما جداست. من در چندین زندان تا کنون بوده ام و با خیلی از زندانیان جنایتکار سروکار پیدا کرده ام و میتوانم بگویم که آنها روش زندانیان انقلابی را در خیلی چیزها سر مشق خود قرار میدادند.

مگر نه اینست که ماهمه انسان هستیم، پس بگذارید همچون انسان با اینها در بیاییم تا نتوانند ما را تحقیر کنند و حتی تا پایان زندگی و در مرگ ناگزیر شوند که پاس ما را نگاه دارند. اندک اندک توانستم در این زندان نظم برقرار سازم و پیشنهاد کردم که یکی از ما انتخاب شود که با پاسبانان و نگاهبانان از طرف همه سخن گوید. پذیرفتند و مرا انتخاب کردند.

هر روز صبح آشپز، که خود زندانی بود، به سراغ ما میآمد و از ما میپرسید که چه غذائی دلمان میخواهد. در این دوران قانون اینطور بود که به محکومین به اعدام خوراک خوب میدادند و بدین شکل ما میتوانستیم خوراکیهای گوناگون سفارش بدهیم و هر چه میخواستیم در اختیارمان بود. سخن کوتاه، ما آنگونه زندگی میکردیم که رفقا در خارج میگفتند:

"برنج را با نارگیل نوش جان میکردیم!"

زند يك به ما زندان زنان بود. در آنجا هم سناسی از جانبی جدا نبود و ما میتوانستیم از لای در زندانمان زنها را ببینیم. خیلی از آنها بچه داشتند. بچه هائی آنچنان لاغر و رنجور که دل انسان از دیدن آنها به درد میآمد. به هم زندانیان خود پیشنهاد کردم که از خوراک

هر روز یمان برای بچه ها بفرستیم . از این روز ظرف بزرگی از غذا برای بچه ها کنار میگذاشتم و هر گاه که خوراک دیر میرسد چشمان درشت گرمه و پراز تمنای بچه هایه ماد وخته میشد .
 همینکه پاسبانها و نگاهبانان متوجه شدند که دیگر کسی به آنها ناسزا نمیگوید و کسافت به سر روی آنها ریخته نمیشود ، به خود جرات دادند و بزند ان مآمدند . آنها امید انستند که این دگرگونی رامد یون زندانی سیاسی هستند و میکوشیدند که بامن صحبت کنند .
 پاسبان الکساندر ، که عضو حزب سوسیالیست هم بود ، بیش از دیگران به سراغ ما میآمد . روزی گفت :

— من يك چیز رانمی فهمم و برای من روشن نیست . این کمونیستها تاروزی که آزاد هستند بامردانگی و از خود گذشتگی و شور میجنگند و همینکه دستگیر میشوند و بزند ان میافتند شخصیت و احترام خود را حفظ میکنند و اگر هم باید بمیرند روی د و پای خود می ایستند و امید وار هستند . به او گفتم : شما چنین میندید اريد که با حکم اعدام و اعدام خواهید توانست مارا بترسانید و مارا بزناود رآوريد . اما اینطور نیست . شما باین احکام ان کسانی رامیتوانید بصورت حیوانی درآوريد که هدفی در زندگی نداشته و ندارند و هیچ اید آل سیاسی جلوی آنها نیست و آتیه ای هم ندارند . اما ما آتیه راروشن در جلوی چشمان خود می بینیم — مارا خواهند کشت ، درست . اما ما امید انیم که آتیه از ان آزادی است و از آغاز هم برای ماروشن بوده که مادر نبرد انقلابی خود بر ضد رژیم شما بزند ان و مرگ سروکار خواهیم داشت و از همین روست که من از سرنوشت خود م تعجبی ندارم .

دزندان ما برای خود مان ورق بازی ساختیم . ورقهارا از مقوا و مهره ها راز خمیر نان درست کردیم و با آتش سیگار توانستیم از قیر دیوار کمی جدا کنیم و خالهای سیاه روی مهره هارا بسازیم .

پس از غذا با هم صحبت میکردیم و یا شطرنج و کارت بازی میکردیم . بله ، و بسرد و باختمان هم کاملا تازه بود . هر که میاخت میایستی يك ظرف برنج راقوت بدهد ! دزندان مرکزی يك کتابخانه برای فرانسویها وجود داشت . من از آنجا کتاب میگرفتم و برای هم زندانیانم هر آنچه راکه میخواندم ، بازگو میکردم . آنها با هیجان و خوشی گوش میدادند . و از این راه آنها با سه تفنگدار و بی نوایان ویکتور هوگو آشنا شدند .

روزی به این اندیشه افتادم که به آنها خواندن رابیا موزم . همینکه از آنها پرسیدم آیا میل دارند که با سواد بشوند ، فریاد کشیدند :

— خداوند گارا ! برای چه و برای کجا ؟ ما بزودی خواهیم مرد . در اتاق مرگ نشسته ای و سرت زیر ساطورت و بیای خواندن یاد بگیری ؟ نه جانم این دیگر نژادی است !

— چرا اینگونه فکر میکنید ؟ تا آنجا تیکه ما با هم هستیم ، باید از هر دقیقه که از زندگیمان مانده استفاده کنیم و آن کسی که چیزی یاد بگیرد ، کار خوبی انجام میدهد . دزندان انسان دست به آموختن میزند ، نه تنها برای اینکه از افکار پریشان خود رارهائی بخشد ، بلکه برای اینکه چیزهای تازه و نو یاد بگیرد و بفهمد . بشما که زبانی نمیرسد . اگر من زود تر از شما اعدام شوم شاید به درد تان هم بخورد و شاید شما را نکشند .

کتابی رابا عکسهای زیاد خواستم و به آنها نشان دادم . این عکسها راتما شامیکردند و چیزی از نوشته ها سردر نمیآوردند . پهلوی من دراز کشیده بودند و من برای آنها بصدای بلند میخواندم . گاه گاه خواندن رامیریدم و میگفتم : این قسمت مربوط به آواز تاما است . بیائید با هم آنرا بخوانیم ، و هر سه بامن همراهی میکردند . و باز میگفتم : این یکی مربوط به

نوی ام کاخ است . با هم بخوانیم ، و آنها با من همصد می‌شدند .
پس از آن هر روز به آنها چیز تازه ای یاد میدادم و پس از سه ماه دیگر آنها میتوانستند
حروف را بشناسند و حتی جملاتی را میخواندند .

هیچان و خوشی آنها روز افزون بود . صبح زود داد میزدند :

هونگ ! بریا ! کار را باید شروع کرد ، باید بیاموزیم !

چیزی نگذشت که خیلی روان و خوب میخواندند - روی سیمان افتاده کتاب در دست میخواندند .
اگر این زنجیرها نبود میشد مارادانشجویان بی چیزی خواندند .

پس از آن دست به بازی کردن تاترزدیم . هرکدام نقشه را بعد ه گرفتیم و از سطل خاک رو به
بجای طبل استفاده میکردیم . و داد و فریاد بود که بلند بود .

شبی پاسبانان هرا بر زده به درون اتاق ما ریختند و صاحبخانه شگفت آوری روبرو شد :

مبارهنه همانند کرم روی زمین افتاده با یک پا بزن جبر میخواندیم ، و دست به ریشی که وجود
نداشت میکشیدیم ، و به آنها گفتیم :

بروید ! پیش آمدی نگرد ، این زندان شما باندازه ای سوت و کواست که آدم خفه میشود ، این
است که ما خودمان تاتر بازی میکنیم تا کمی سرمان گرم شود .

قاعده براین بود که از ساعت شش تا هفت صبح حکم اعدام جاری میشد و تبدیل حکم مرگ
به زندان ابد راهم در همین ساعت اعلام میکردند . دیگر هفت ماه بود که من در این زندان بسر

میردم . موت رام را فرانسویان سرزدند . پیش از اعدام او را بزندان دیگر بردند و در تاریکی صبح
صدای پای او شنیدم که از جلوی زندان مامیگذاشت و صدای خود ابراهم شنیدم که داد میزد :

برادر هونگ ! اینها دارند مرا برای اعدام میزنند . زنده باشید و تند رست !

اکنون من دیگر با رو و تانه مانده بودیم . چیزی عوض نشده بود . تازه اگر حکم اعدام
را هم تغییر بدهند محکوم پس از ششماه از آن اطلاع خواهد یافت و ما با تجربه خود میتوانستیم که
ماهت ماه در انتظار بسر برده ایم و مطمئن بودیم که ما را خواهند کشت .

ماهه اش در پی این بودیم که راه و روش ما طوری باشد که تا آخرین دقیقه نیروی خود را
از دست ندهیم و شخصیت خود را حفظ کنیم .

و باز میتوانستیم که آخرین خواهش محکوم به اعدام را خواهند پذیرفت و بهمین دلیل
خواستیم که نوبت مرگ خود را خود تعیین کنیم و چنین تصمیم گرفته شد که اول تانه ، پس از او

رو و پس از آنها من از پلکان تخت اعدام بالا برویم .

تانه و رو هر دو به من چنین گفتند :

میدانی ! آنکه پس از دیگران اعدام میشود ، شاهد مرگ همزنجیران خود ش است و از مرگ
آنها رنج میرد ، و در واقع او باید بارها بمیرد .



بودجه مدرسه و دانشگاه

قصد مابهررسی همه جانبه بودجه سال ۱۳۵۱ نیست فقط مفید دانستیم سهم آموزش و پرورش و مدارس عالی و دانشگاهها و فرهنگ و هنر را در بودجه تقدیمی دولت به اطلاع خوانندگان گرامی برسانیم و در پایان یک نتیجه گیری کوتاه و کلی بکنیم.

پیکار

رقم کل بودجه کشور بالغ بر ۸۵ ر ۵۴ میلیارد تومان است. یعنی ظاهراً درآمد و هزینه متعادل است. ارقام بودجه آموزش و پرورش و مدارس عالی و دانشگاهها و فرهنگ و هنر بقرار زیر است:

تومان	۳ ۸۸۷ ۰۰۰ ۰۰۰	آموزش و پرورش از این مبلغ برای:
تومان	۵۴۸ ۰۰۰ ۰۰۰	آموزش عالی از این مبلغ برای:
تومان	۱۲۹ ۶۲۶ ۰۰۰	دانشگاه تهران
"	۲۹ ۳۵۰ ۰۰۰	دانشکده پزشکی و بیمارستانهای آن
"	۲۱ ۴۲۲ ۰۰۰	بودجه وزارت علوم و آموزش عالی
سهم مدارس عالی و دانشگاههای کشور در بودجه سال ۱۳۵۱ بقرار زیر است:		
تومان	۷۶ ۳۲۶ ۰۰۰	دانشگاه پهلوی
"	۳۴ ۹۵۲ ۰۰۰	دانشگاه مشهد
"	۵۴ ۳۶۳ ۰۰۰	دانشگاه تبریز
"	۲۸ ۱۲۰ ۰۰۰	دانشگاه اصفهان
"	۳۶ ۸۷۴ ۰۰۰	دانشگاه جندی شاپور
"	۱۵ ۵۹۰ ۰۰۰	دانشگاه صنعتی تهران
"	۵ ۶۴۹ ۰۰۰	مدرسه عالی بازرگانی

تومان	۱۰ ۶۰۴ ۰۰۰	دانشکده کشاورزی رضائیه
"	۳ ۰۰۰ ۰۰۰	دانشسرای عالی
"	۵ ۰۰۰ ۰۰۰	دانشسرای عالی سپاه دانش
"	۴ ۰۰۰ ۰۰۰	هنرسرای عالی
"	۶ ۱۱۸ ۰۰۰	مؤسسه عالی آموزش ارتباطات
"	۱ ۰۰۰ ۰۰۰	مؤسسه عالی تربیت بدنی
"	۲ ۰۰۰ ۰۰۰	آموزشهای عالی وزارت آموزش و پرورش
"	۵ ۵۰۰ ۰۰۰	آموزشهای عالی وزارت بهداشت
"	۱ ۴۶۹ ۰۰۰	مرکز تحقیقات و آموزش پزشکی فیروزگر
"	۸۶۸ ۰۰۰	انستیتیوی خواربار و تغذیه
"	۱۱ ۰۰۰ ۰۰۰	دانشگاه ملی ایران
"	۳۶ ۱۰۰ ۰۰۰	دانشگاه صنعتی آریامهر
"	۱ ۷۸۴ ۰۰۰	آموزش خدمات اجتماعی
"	۳ ۵۰۰ ۰۰۰	مدرسه عالی پارس
"	۳ ۴۰۰ ۰۰۰	جمعیت شیروخورشید برای امور آموزشی
"	۲۰۰ ۰۰۰	دانشکده کشاورزی گیلان
"	۱۱ ۱۹۱ ۰۰۰	وزارت فرهنگ و هنر برای آموزش هنر
"	۱۳۴ ۹۷۵ ۰۰۰	مخارج تربیت معلم و خدمات دانشجویی

این راهم بد انیم که :

۱۰ ۰۹۴ ۱۰۰ ۰۰۰ تومان است.

کل هزینه های " دفاع ملی "

بنابها ادعای نخست وزیر بود چه سال ۱۳۵۱ " بدون کسری" است . ولی احتساب " ماهنامه مردم " (شماره ۸۰) نشان میدهد که کسری بود چه عملا رقمی درحدود ۱۴ میلیارد تومان است . این کسری برابر با بیش از ۲۵ درصد بود چه کل و نزدیک به ۱۴ درصد تولید ناخالص ملی است . این کسری بوسیله وامهای داخلی و خارجی " ناامین " شده است . بدین ترتیب علیرغم ادعای نخست وزیر بود چه سال ۱۳۵۱ هم کسری دارد و هم بود چه تورمی است .

بنابها اظهارات نخست وزیر هنگام تقدیم لایحه بودجه به مجلس، بودجه آموزش و پرورش

نسبت به سال ۱۳۵۰ در حدود ۲۸ درصد و بودجه دانشگاهها و مدارس عالی ۱۴ درصد افزایش یافته است.

در مورد افزایش بودجه آموزش و پرورش و مدارس عالی و دانشگاهها نسبت به سال ۳۵۰ باید توجه داشت که این افزایش - که بخودی خود قابل ملاحظه است - از یکطرف حاکی از نیاز سرمایه - داری در حال رشد ایران به تربیت کادر رفنی است و از طرف دیگر با وجود این افزایش ، بودجه - آموزشی بهیچوجه حتی پاسنگوی این نیاز هم نیست ، چه رسد به اینکه پاسنگوی يك اقتصاد ملی سالم باشد . کمی معلم ، کمی استاد ، کمی آزمایشگاه ، کمی محل و وسایل تحصیل و در يك کلمه کمبود وسائل لازم برای آموزش و پرورش ابتدائی و عالی فرزندان میهن ما یکی از مسائل حادّ اجتماعی است .

با اینهمه می بینیم که بودجه " دفاع ملی " که ۲۳ درصد نسبت بسال گذشته افزایش یافته بیش از سه برابر بودجه آموزش و پرورش است . تازه رقم ۱۰ میلیارد تومان رقم واقعی بودجه " دفاع ملی " نیست ، چون روشن است که هزینه طرحهایی مانند ساختن راه ، فرودگاه ، بندرگاه ، شیک - مخابرات و نظائر آن ، که ظاهراً جزء هزینه های " عمرانی " است و لسی در واقع بطور عمد ه برای هدفهای استراتژیک ساخته میشود ، در این رقم بحساب نیامده است .

پس از این بررسی کوتاه و کلی يك سؤال ساده پیش می آید :

آیا کشوری که هنوز در وسوم جمعیتش بیسواد ند و هر سال نیعی از کودکانش پشت در مدرسه و هزارهائفر از جوانانش پشت در دانشگاه میمانند ، چون جانیست ، معلّم نیست ، وسیله نیست و همه اینها برای آنست که " پول " نیست ، میتواند بخود اجازه دهد که بودجه " دفاعی " اش این چنین سرسام آور باشد و سرسام آور بالارود ؟ میتواند از " انقلاب آموزشی " دم بزند ؟



پشتیبانی از «مبارزه مسلحانه»

یا

دفاع از قربانیان استبداد

دفاع از متهمین سیاسی در تمام مراحل رسیدگی - از بازجویی مقدماتی گرفته تا صدور رأی نهائی - و نیز مبارزه در راه تأمین شرایط درخورد انسان برای زندانیان سیاسی و در يك كلام دفاع از قربانیان رژیم یکی از وظایف مستمر تمام احزاب و سازمان های دمکراتیک است. این مبارزه ایست که حزب توده ایران پیوسته انجام داده و تمام سازمان های اپوزیسیون راه شرکت فعال در آن فراخوانده است.

دفاع از تمام متهمین و محکومین سیاسی، صرفنظر از اینکه بکدام گروه سازمان سیاسی اپوزیسیون تعلق دارند، اصلی است که از آرمان های انسانی و دمکراتیک حزب توده ایران ناشی میشود و مبارزه ایست علیه سیاست ضد دمکراتیک هیئت حاکمه ایران. حزب ما پیوسته این اصل را حتی در مورد مخالفین سیاسی خود بکار بسته است. گفتارهای راد یوئی، نوشته های مطبوعاتی و اسناد رسمی حزب ما بنحوی مقنع و انکار ناپذیر این واقعیت مسلم را به ثبوت میرساند: دفاع از متهمین و محکومین سیاسی اپوزیسیون بمعنای پشتیبانی از جهان بینی، ایدئولوژی، مشی سیاسی و فعالیت عملی آنان نیست و نباید باشد. علت کاملاً روشن است. احزاب و سازمان های سیاسی دارای جهان بینی، ایدئولوژی، مشی سیاسی و فعالیت عملی مختلف هستند و هیچ حزبی نمیتواند مسئولیت سیاسی و اجتماعی اقدامات سازمان های سیاسی دیگر را بعهده بگیرد. حزب توده ایران که دارای جهان بینی و ایدئولوژی طبقه کارگر است و مشی سیاسی و فعالیت عملی خود را بر احکام و اصول عام مارکسیسم - لنینیسم در انطباق با شرایط خاص ایران در مرحله معین تکامل اجتماعی مبتنی کرده، از مشی سیاسی و فعالیت عملی سازمان ها و گروههای دیگر و افراد جداگانه فقط در صورتی پشتیبانی میکند که در خطوط کلی خود در جهت مشی و فعالیت این حزب باشد.

بنابراین دفاع مشترک از متهمین و محکومین سیاسی باید برد واصل مبتنی باشد: عام بودن و محدود بودن، بدین معنا که:

۱- دفاع از متهمین و محکومین سیاسی باید صرفنظر از وابستگی های سازمانی آنان انجام گیرد؛

۲- دفاع از متهمین و محکومین سیاسی باید فقط به دفاع از حقوق قانونی آنان در مقابل قانون شکنی های رژیم محدود گردد.

بدیهی است اگر حزب یا هر سازمان سیاسی دیگری در موارد مشخص با این یا آن نظر و یا اقدام سازمان ها و افراد جداگانه موافق باشد، میتواند محتوی کارزار فاعی خود را وسیعتر سازد و حتی از نظریات و اقدامات مشخصی نیز دفاع کند.

رعایت اکید اصول و گانه فوق برای سازمان های صنفی که سازمانهای خود می هستند و افراد متعلق به احزاب و گروههای سیاسی مختلف و دارای جهان بینی و ایدئولوژی و خط مشی

سیاسی گوناگون در آن شرکت دارند ، بیش از هر سازمان دیگر ضرورت دارد .
 "کنفدراسیون" اگر میخواهد بمثابه یک سازمان صنفی و توده ای طرفدار حقوق و آزادی های دموکراتیک عمل کند ، موظف است در مبارزه بخاطر دفاع از حقوق متهمین و محکومین سیاسی شرکت کند . با آنکه کنفدراسیون تاکنون در این مبارزه شرکت فعال داشته ، ولی در مبارزات خود از هردو اصل مذکور عدول کرده است . گردانندگان کنفدراسیون در جایی که صلاح دیده اند ، در باره برخی قربانیان رژیم سکوت کرده و در جای دیگر دفاع از نظریات و اعمال متهمین و محکومین متعلق به جریانات سیاسی معین راجا یگزین دفاع از حقوق قانونی آنان نموده اند .

گردانندگان کنفدراسیون تاکنون فقط در یک مورد یعنی در مورد "حکمت جو و خاوری" نامی از زندانیان توده ای برده اند ، آنهم علیرغم میل خود و در اثر ابتکار و فشار توده های دانشجو . آنها در مورد زندانیان توده ای بطور کلی همیشه سکوت اختیار کرده اند و از جمله در باره رفقای شهید ما "رزمی و معصوم زاده" ، که سر به نیست شدن آنها توسط دشیمان سازمان امنیت تازه افشا شده ، کلمه ای نگفته و ننوشته اند .

از سوی دیگر همین کنفدراسیون در مورد گروهها و افراد متعلق به جریانات سیاسی معین ، که حقوق پایمال شده آنان در قبال قوانین دولتی مسلما بیش از نظریات انحرافی و اعمال نادرستشان در قبال قوانین مبارزه اجتماعی قابل دفاع است ، به پشتیبانی مطلق میپردازد . از این ارگان های رسمی کنفدراسیون مرکز تبلیغاتی مشی سیاسی و اقدامات مسلحانه هواداران جریاننا ایدئولوژیک معین و گروههای چریکی ایران و جهان شده است .

علت آن سکوت و این پشتیبانی مطلق چیست ؟ چرا کنفدراسیون از اصول بدیهی دفاع مشترک از متهمین و محکومین و قربانیان رژیم عدول میکند ؟ سمت گیریهای ایدئولوژیک خاص و موضع گیریهای سیاسی معین ، که یک سازمان واقعا صنفی نمیتواند داشته باشد ، ولی برکنفدراسیون تسلط یافته و آنرا از صورت یک سازمان صنفی خارج کرده و به هیئت یک سازمان حزبی درآورد ، علت اصلی است .

در قطعنامه سیزدهمین کنگره کنفدراسیون " در باره مبارزه مردم ایران " ، اقدامات مسلحانه گروههای چریکی در راه مبارزات مردم ایران قرار میگیرد و پس از یادآوری فهرست وار سایر مبارزات گفته میشود :

"کنفدراسیون جهانی پشتیبانی کامل خود را از این مبارزات اعلام کرده و با تمام امکانات خود از دست آورد های جنبش در سال گذشته دفاع خواهد کرد ." (۱)

ماهنامه ۱۶ آذر ، در سرمقاله خود به "نمایندگی از طرف مردم ایران" باین نتیجه

میرسد که

"۰۰۰ استیفای حقوق دموکراتیک ، صنفی ، اجتماعی ، سیاسی آنان در رجا - چوب چنین رژیمی و بویژه از راه های مسالمت آمیز میسر نیست ." (۲)

و مبارزه عملی مردم را

"بایستی سرانجام به یک نتیجه گیری مبتنی بر ناتوانی اشکال و شیوه های

(۱) ماهنامه ۱۶ آذر ، شماره اول ، سال هشتم ، دیماه ۱۳۵۰
 (۲) ماهنامه ۱۶ آذر ، شماره دوم ، سال هشتم ، بهمن ۱۳۵۰

سنتی و مسالمت آمیز در پیشبرد مبارزه و نیل به پیروزیهای پایدار، لزوم جایگزینی آنان رابه اشکال و شیوه های نوین مبارزه (شیوه های قهر - آمیز) سوق دهد* (۱)

اینها واقعیت های مستند هستند. با هیچ اعلامیه و تکذیب نامه و تهمت و افترا نمیتوان آنها را پود و پوشی نمود. سازمانی که بخود اجازه میدهد برای مردم يك کشور راه انقلاب و شکل مبارزه تعیین کند، هرنامی هم که برخورد نهد، باز سازمانی صرفا سیاسی، سازمانی حزبی خواهد بود. کنفدراسیون نقش يك حزب سیاسی را بعهد گرفته است، نقشی را که نمیتواند انجام دهد و نباید هم انجام دهد.

چنانکه می بینیم، انحراف کنفدراسیون ازراه صحیح دفاع از قربانیان استبداد نیز پدید می آید. تصادفی نیست، بلکه نتیجه منطقی خط مشی عمومی نادرستی است که گروه های معینی به آن تحصیل کرده اند.

۴۰۴

خطا و حشتناک نیست، عناد در خطا و شرم در روغین از اعتراف
بدان و احتراز از تصحیح آن و حشتناک است.

شرط زندگی جمعی تحمل انتقاد و قدرت انتقاد است.



اگر گوسه ها انسان می بودند

برتولت برشت در سال ۱۹۳۱

دخترک صاحب خانه آقای ک . روزی از او پرسید :
" اگر گوسه ها انسان می بودند ، آنوقت با ماهی های کوچک مهربانتر بودند ؟ "

آقای ک . گفت :

" مطمئناً ! اگر گوسه ها انسان می بودند ، میدادند برای ماهی های کوچک ، توی دریا
صندوق های عظیمی با انواع مواد غذایی نباتی و حیوانی بسازند . مواظب بودند که صندل
ها همیشه آب تازه داشته باشند و بطور کلی تمام تدابیر بهداشتی را مرعی میداشتند .
اگر مثلاً بال یک ماهی کوچک مجروح میگردد ، فوراً جراحات او زخم بندی میشود ، تا
اینکه او نتواند پیش از وقت از چنگال گوسه ها فرار کند .
برای آنکه ماهی های کوچک دچار غم و اندوه نگردند ، گاه گاهی جشن های بزرگ
آب ترتیب داده میشود ، زیرا آب صاف به نائقه ماهی های کوچک شاد و شنگول بهتر
مزه میکند تا آبهای گل آلود و تیره .

البته در صندوق هامدرسه هم وجود داشت . در این مدارس ماهی های کوچک یاد
میگرفتند که چطور در حلقوم گوسه ها شنا کنند . مثلاً آنها به فرا گرفتن جغرافی احتیاج
داشتند تا بتوانند گوسه های بزرگ را که در گوشه ای باتنبلی لمیده اند ، پیدا کنند .

مسئله عمد در تربیت ماهی های کوچک البته پرورش اخلاقی آنهاست. به آنها تعلیم داد^ه میشود که هیچ چیز عظیم تر از آنها نیست که یک ماهی کوچک خود را با شور و شوق فدای کند ، و اینکه ماهی های کوچک ، همه بایستی به کوسه ها باور داشته باشند ، بویژه اگر کوسه ها بگویند که آنها برای یک آینده زیبا تلاش میکنند .

به ماهی های کوچک یاد داده میشود که آینده فقط در صورتی تأمین میشود ، اگر آنها مطیعانه درس بخوانند . ماهی های کوچک باید بویژه از تعالیات پست ، ماتریالیستی ، خود پسندانه و مارکسیستی بپرهیزند ، واگر یکی از آنها دچار چنین تعالیاتی شد ، فوراً به کوسه ها خبر دهند .

اگر کوسه ها انسان می بودند ، البته آنها هم باید یکدیگر جنگ می پرداختند تا صدق های بیگانه و ماهی های کوچک بیگانه را تسخیر کنند . آنها این جنگها را بوسیله ماهی های کوچک متعلق بخود رهبری میکردند . آنها به ماهیهای کوچک میآموختند که میان آنها و ماهی های کوچک سایر کوسه ها اختلاف عظیمی وجود دارد .

به ماهی های کوچک تعلیم داده میشود که آنها ، چنانکه معلوم است ، گنگ و لال هستند ولی آنها به زبانهای مختلف سکوت اختیار میکنند و از این جهت نمیتوانند یکدیگر را بفهمند . به ماهی های کوچک وعده داده میشود که اگر در جنگ چند تا از ماهی های دشمن را ، که بزبان دیگری سکوت اختیار کرده اند ، بکشند ، بدریافت نشان نبات دریائی و عنوان قهرمان مفتخر خواهند شد .

اگر کوسه ها انسان میبودند ، البته از هنر هم بی بهره نبودند . تصاویر قشنگی تهیه میشد که در آنها دندانهای کوسه ها با رنگهای عالی ، و حلقوم آنها با مابله باغهای فرح بخش ، که در آنها میتوان شادمانه پرسه زد ، مجسم میگردد . تا آنها ، در تک دریا ، در برنامه های خود نشان میدادند که چگونه ماهی های کوچک شجاع با شور و شوق در حلقوم کوسه ها شنا میکنند ، و موسیقی آنقدر زیباست که ماهی های کوچک تحت تأثیر نغمه های آن ، در پیشاپیش نوازندگان ، در حال رویا و محاط از مطبوع ترین اندیشه ها ، در حلقوم کوسه هارفت و آمد میکنند .

اگر کوسه ها انسان میبودند ، مذهبی هم داشتند . این مذهب به ماهی های کوچک میآموخت که آنها فقط در شکم کوسه ها میتوانند زندگی واقعی آغاز کنند .

راستی اگر کوسه ها انسان میبودند ، باین وضع هم خاتمه داده میشود که ماهیهای کوچک ، آنطور که حالا هستند ، همه یکسان باشند . به برخی از آنها مقاماتی داده میشود که بر دیگران ریاست کنند . به برخی از آنها که کمی بزرگتر بودند حتی اجازه داده میشود که کوچکترها را ببلعند ، و این برای کوسه ها نیز مطبوع بود ، چون آنها نمیتوانستند بیشتر طعمهها را جاقتری برای بلعیدن بچنگ آورند . و ماهی های کمی بزرگتر و صاحب مقام برای ایجاب نظم در میان ماهی های کوچک مراقبت میکردند ، و مواظب بودند که از میان آنها آموزگاران ، افسران و مهندسان ساختمان صندوق و غیره بیرون بیایند . و خلاصه ، اگر کوسه ها انسان می بودند ، آنوقت تازه ، فرهنگی در دریایافت میشود .

سازمانهای حزبی و سازمانهای صنفی

در میان دانشجویان درباره سازمان های حزبی و سازمان های صنفی ، ماهیت ، هدف ، وظایف ، مبانی سازمانی و شیوه فعالیت و اشکال مبارزه هر یک از آنها برخی بیدقتی ها و ناروشنی ها و چه بسا تصورات نادرست وجود دارد ، که میتواند به مبارزه عملی آنان در چارچوب سازمان های دانشجویی لطمه وارد سازد . در این مقاله میکوشیم برخی جوانب این مسائل را تا حد و دی تشریح کنیم .

ابتدا به تعریف برخی اصطلاحات میپردازیم :

حزب عالی ترین شکل سازمان طبقاتی است که فعالترین نمایندگان طبقه معینی را متحد میکند ، منافع بنیادی این طبقه را منعکس میسازد و رهبری آنرا در مبارزه سیاسی بعهده میگیرد .

اتحادیه شکل ابتدائی سازمان های اجتماعی است که فقط دایره محدود و مشخصی از منافع طبقات و گروههای اجتماعی را منعکس میسازد و میتواند تمام این طبقه یا گروه اجتماعی را در برگیرد . اتحادیه ها اغلب شکل سازمان های صنفی بخود میگیرند ، یعنی مرکز تجمع گروههای اجتماعی برحسب حرفه و شغل آنها هستند . باین جهت این اتحادیه ها را سازمان های صنفی نیز مینامند . ولی باید به مشروط بودن اصطلاح " صنفی " توجه داشت . اتحادیه ها در مواردی ، مثلا در مورد اتحادیه کارگری و دهقانی ، میتوانند شامل یک طبقه کامل گردند ، یا در مواردی ، مانند سازمان های دانشجویی ، افراد دارای منشأ طبقاتی گوناگون را در بر گیرند ، و در مواردی ، مانند سازمان های زنان ، میتوانند منافع اجتماعی گروه معینی را در چارچوب تقسیم بند بهای دگرافیک منعکس سازند .

علاوه برحزب ، در شرایط معین ، سازمان های سیاسی معینی نیز میتوانند بوجود آیند که منعکس کننده منافع مشترک طبقات و گروههای اجتماعی مختلف و حتی متضاد اجتماعی هستند . اینگونه سازمان های سیاسی که میتوانند پایه های بسیار وسیع توده ای هم داشته باشند ، فی نفسه سازمان های حزبی نیستند . از آنجمله است جبهه هائی که از احزاب و گروههای ^{سیاسی} در مراحل مختلف مبارزه برپایه شرایط قراردادی برای رسیدن به هدف های مشخص بوجود میآیند ، مانند جبهه مبارزه با استعمار ، جبهه انتخاباتی و غیره . یا سازمانهایی که از جمع افراد گوناگون برای مبارزه در راه هدف های سیاسی کاملاً مشخصی پدید میآید ، مانند جمعیت هواداران صلح و غیره .

حال، پس از این توضیح های مختصر، به برخی تفاوت های اصولی میان سازمانهای

حزبی و سازمان های صنفی میپردازیم :

۱ - حزب بمشابه عالی ترین شکل سازمان طبقاتی، در راه منافع بنیادی طبقه، یعنی نه فقط بخاطر تأمین منافع جزئی، موقت و گذرا، بلکه در راه منفعی که تأمین آنها مقام و نقش طبقه را در زندگی اجتماعی دگرگون میسازد، بمبارزه میپردازد. مبارزه سازمان صنفی، برعکس، متوجه تأمین منافع جزئی، فرعی، موقت و گذراست. برای روشن شدن مطلب، مبارزه حزب طبقه کارگر و مبارزه اتحادیه کارگری را مثال می آوریم. اگر اتحادیه کارگری هدفش مبارزه در راه افزایش دستمزدها، بهبود شرایط کار یعنی کاستن از شدت استثمار و بهبود شرایط فروش نیروی کار است، هدف مبارزه حزب طبقه کارگر، برانداختن استثمار و ایجاد شرایطی است که در آن اصلاً نیروی کار بصورت کالا خرید و فروش نشود. اگر اتحادیه کارگری هدفش آنست که دستگاه دولت بورژوازی را مثلاً به لغو قوانین ضد کارگری و تصویب قوانین بسود کارگران وادارد، هدف نهایی حزب کارگری برانداختن این دستگاه است. این حکم باد نظر گرفتن منافع خاص گروه های دانشجویی، در مورد سازمان های آنان نیز صادق است.

۲ - در رابطه مستقیم با هدف فوق، حزب باید دارای ایدئولوژی واحد و برنامه سیاسی وسیع و مشخص باشد. ولی سازمان صنفی فاقد هر دو است. و این امر به اراده و خواست اعضا این سازمانها و یارهای آن وابسته نیست، بلکه علل عینی دارد. این حکم حتی در مورد اتحادیه های کارگری که از طبقه واحد تشکیل یافته، صادق است. برای درک منافع بنیادی طبقاتی یعنی منافع اقتصادی طبقه و آن منافع سیاسی و ایدئولوژیک که تأمین منافع اقتصادی به آن وابسته است، سطح عالی درک طبقاتی لازم است. کارگران در زندگی عادی خود معمولاً از سطح درک منافع آنی و جزئی اقتصادی فراتر نمیروند و تا سطح درک ایدئولوژیک و لزوم مبارزه سیاسی برای تصرف قدرت حاکمه، که سطح عالی درک منافع اجتماعی این طبقه است، ارتقاء نمی یابند. فقط بخشی از طبقه کارگر است که در جریان مبارزات عادی صنفی و در نتیجه فعالیت های روشنگرانه حزب بولتری از آگاهی صنفی به سطح آگاهی طبقاتی ارتقاء می یابد و به صفوف حزب سیاسی طبقه کارگری پیوندد. بنابراین اتحادیه کارگری که مرکز تجمع توده های وسیع کارگرانی است که اکثراً تا سطح عالی درک منافع طبقاتی ارتقاء نیافته اند، نمیتواند ایدئولوژی معین و برنامه سیاسی وسیعی را شرط عضویت قرار دهد.

این اصل در مورد سازمان های نظیر سازمان دانشجویی که اعضا آنرا افرادی بامشأله طبقاتی گوناگون و حتی متضاد تشکیل میدهند و عملاً نمیتوانند یک سازمان طبقاتی همگون و صاحب ایدئولوژی و برنامه سیاسی واحد باشند، با قطعیت بیشرط صادق است.

۳ - خصالت فعالیت افراد جامعه در مبارزات اجتماعی به چگونگی درک آنان از منافع طبقاتی-سازمان بستگی دارد. کسانیکه در سطح پائین تر آگاهی طبقاتی قرار دارند، در چارچوب سازمان های ابتدائی تر یعنی سازمان های صنفی مبارزه میپوشند و کسانیکه بسطح عالیت درک طبقاتی نائل آمده اند، در چارچوب عالیتین شکل سازمان طبقاتی یعنی حزب وارد مبارزه میشوند. حزب بمثابه سازمان سیاسی مرکز اتحاد فعالترین نمایندگان طبقه و در مورد حزب پرلتری مرکز فعالیت پیشروترین عناصر طبقه کارگر و سایر زحمتکشان است. بنابراین حزب کارگری با آنکه میکوشد بر تمام توده های زحمتکش متکی باشد و تمام آنان را رهبری کند و متناسب با شرایط مشخص مبارزه عده هرچه بیشتری از آنان را بصوف خود جلب نماید، قادر نیست که تمام این توده ها و یا حتی اکثریت آنان را بصورت خود در آورد. از این لحاظ حزب يك سازمان توده ای نیست. ولی سازمان کارگری یا هر سازمان صنفی دیگر میتواند و باید در جهت جلب اکثریت توده های زحمتکش کوشه باسانی و حتی خود بخود میتواند تا سطح آگاهی صنفی ارتقا یابد، کوشش نماید. سازمان های صنفی از این لحاظ سازمان های توده ای هستند.

۴ - هر فعالیت جمعی اعم از حزبی و صنفی مستلزم موازین و ضوابط معینی است که مبانی سازمانی آنرا بوجود میآورند.

سانترالیزم در مکرآتیک اصل اساسی سازمانی حزب انقلابی طبقه کارگر را تشکیل میدهد. سانترالیزم در مکرآتیک اصل سازمانی خاص حزب طبقه کارگر و آنهم حزب طراز نوین پرلتری است که لنین بنیان گذاران بود. هیچیک از احزاب سیاسی غیر پرلتری قادر نیستند این اصل مارکسیستی - لنینیستی را پایه سازمانی خود قرار دهند. تضاد منافع قشرها و گروههای مختلف بورژوازی مانع وحدت اراده و عمل آنان، حتی در درون حزب واحد میگردد. وجود جناحهای مختلف در درون احزاب بورژوائی ناشی از این واقعیت است. با آنکه احزاب بورژوائی مدافع منساق سرمایه داران هستند، ولی اعضا عادی این احزاب را اکثر اقشرهای خرده بورژوائی و زحمتکشانی تشکیل میدهد که در اثر سطح پائین آگاهی طبقاتی و سیاسی و تحت تاثیر تبلیغات بورژوائی باین احزاب جلب شده اند. بدیهی است در چنین احزابی دگرگونی واقعی وجود ندارد. در این احزاب سانترالیزم بورکراتیک حاکم است که بر پایه انواع شیوه های اداری، زد و بند های "انتخاباتی"، حیل های تبلیغاتی و مانورهای سیاسی مبتنی است. سانترالیزم نیز در این احزاب که نه بر پایه دگرگونی، بلکه دگرگونی بوجود میآید، نمیتواند سانترالیزم واقعی و یکپارچه باشد. وجود "لیدر" های مختلف در داخل احزاب بورژوائی که هر یک در رأس یکی از جناحهای مختلف حزب قرار گرفته اند و با هم در مبارزه اند، حاکی از این واقعیت است.

اصل سانترالیسم د مكراتيك بمعنای ماركسيستی - لنينيستی آن نمیتواند با همان شكل و محتوی و تناسب خاص احزاب پرلتری ميانی تشكیلاتی سازمان های صنفی را نیز تشكيل دهد . سازمانی كه اعضا * آن جهان بینی واحد و ایدئولوژی مشترك ندارند و خود این سازمان در قیاس با حزب دامنه فعالیت بسیار محدودتری دارد ، نه میتواند و نه باید بر مبنای سازمانی حزب يك پارچه طراز نوین استوار باشد . اینگونه سازمان ها باید بطور عمده برد مكراسی وسیع پایه گذاری شوند . كسانیکه بخواهند سانترالیسم د مكراتيك را پایه تشكیلاتی سازمانهای نظیر سازمان دانشجویی قرار دهند ، در بهترین حالت سانترالیسم بوركراتیکی از نوع سانترالیسم احزاب بورژوازی را با تمام مختصات آن برای این سازمانها تحمیل خواهند كرد .

۵ -

تفاوت در ماهیت و هدف و وظایف سازمانهای حزبی و سازمانهای صنفی ، تفاوت میان شیوه فعالیت و اشكال مبارزه این سازمانها را نیز روشن میسازد . مبارزات صنفی كه هدفش ایجاد تحول بنیادی در زندگی سیاسی واجتماعی و اقتصادی كشور نیست ، بلکه تا مین منافع صنفی در شرایط موجود هدف آنست ، نمیتواند از چارچوب قوانین و امكانات موجود خارج شود . سازمان های صنفی برای تا مین منافع خاص و محدود خود نمیتوانند با اشكال عالیتر مبارزه مانند اشكال اعمال قهر انقلابی متوسل شوند و یارای آنها با اشكال مبارزات سیاسی وسیع دست بزنند و بطریق اولی داعیه رهبری مبارزات سیاسی توده ها را داشته باشند . مبارزات اعتراضی و مطالباتی این سازمانها اشكال ابتدائی تر مبارزه مانند میتینگ و دمنستراسیون و اعتصاب و غیره را ایجاب میکند .

عدول از این اصول ، خواه ناخواه ، سازمانهای صنفی را بادشواریهایی سیاسی و سازمانی فراوان روبرو میکند ، آنها را از انجام وظایفی كه بخاطر آن بوجود آمده اند ، باز میبرد و سرانجام به پایه های توده ای و كارآیی فعالیت آنها لطمات جدی وارد میسازد .

از آنچه گفته شد ، نباید چنین تصویری پدید آید كه میان حزب كارگری و سازمان های صنفی و یا سازمانهای صنفی و مبارزات سیاسی دیوار چین وجود دارد . احزاب ماركسيستی لنينيستی برخلاف هواداران سندیكالیسم خرد بورژوازی كه ضرورت شركت اتحادیه های كارگری و سایر سازمانهای صنفی را در مبارزات سیاسی نمیكنند ، برآنند كه تمام سازمانهای صنفی میتوانند و باید در مبارزات سیاسی شركت ورزند . احزاب ماركسيست - لنينيست خود را از مبارزات سازمانهای صنفی بركنار نمیدارند ، بلکه میكوشند این سازمانها را از زیر نفوذ احزاب بورژوازی و جریانهایی خرد بورژوازی خارج سازند و بدون آنكه این سازمانها را بخود رامیزنند و یا ایدئولوژی و برنامه سیاسی خود را بر آنها تحمیل نمایند ، بر رهبری این سازمانها بپردازند .

سانترالیسم د مکر اتیک در کنفدراسیون

در شماره ۴ "پیکار" در باره سانترالیسم د مکر اتیک توضیحاتی از نظر تئوریک به اطلاع خوانندگان رسید. وعده داده بودیم که چگونگی انطباق مشخص این اصل را در کنفدراسیون مورد بررسی قرار دهیم. اینک نخستین گام را در این زمینه — بر می داریم. بدیهی است که این بحث ادامه خواهد یافت.

پیکار

تا کنون چندین نفر از اعضاء کنفدراسیون (با عقاید گوناگون سیاسی و مسلکی) بطور موقت یا دائم از سازمانهای دانشجویی مربوطه "اخراج" شده اند. در کنگره سیزدهم کنفدراسیون نیز وضع یکی از سازمانهای دانشجویی را "معلق" گذارده اند، که ظاهراً پس از اثبات "جرم" باید از کنفدراسیون "اخراج" شود. تهدید به اخراج اعضاء سازمانها — بویژه هر وقت که گردانندگان کنفدراسیون برای توجیه مشی انحرافی خود در تنگنایافتهند — داعی و راجع است. اینکه این تهدیدها هنوز بشکل وسیع عملی نشده نشانه حسن نیت تهدیدکنندگان نیست، بلکه حاکی از عدم توانائی آنان برای قبولاندن این اخراجها به توده دانشجویان است.

در تمام موارد بهانه اخراج و یا تهدید به اخراج "مخالفت با مشی کنفدراسیون" و دستگیره "قانونی" آن "نقض اصل سانترالیسم د مکر اتیک" است.

لازمه اجرای اصل سانترالیسم رعایت کامل حقوق د مکر اتیک افراد سازمانهاست. ولی آیا میتوان مدعی شد که د مکر اتی برای همه اعضاء و همه سازمانهای عضو کنفدراسیون رعایت میشود؟ حتماً نمیتوان! زیرا جلوگیری از صحبت مخالفان با مشی کنفدراسیون، تبعیض قائل شدن برای اظهار نظر و پاسخگویی به نظریاتی که بیان میشود و اتهاماتی که وارد میگردد، محدود کردن صحبتها و بحثها برای این قبیل افراد، جبهه گیریها و دسته بندیهای انتخاباتی بر ضد مخالفان مشی مسلط، ایجاد محیط ارعاب و تهدید، هوکردن آنها، ناسزا گفتن و اتهام زنیها (حتی در سمینارهایی که گویا علمی است)، رد اعتبارنامه نمایندگانی که با مشی مسلط مخالفند (حتی با نقض آشکارا ساکنانه کنفدراسیون) — هیچکدام از اینها — که صد هانمونه دارد و هر روز در جلو چشم دانشجویان رخ میدهد (و ما در آینده و بتدریج بنشان دادن موارد مشخص آن خواهیم پرداخت) — هیچگونه وجه مشابهتی با د مکر اتی ندارد. این واقعیت هم که تا کنون حتی یک مقاله هم از کسانی که با مشی مسلط د مکر اتی موافق نیستند و یا انتقاداتی به آن دارند، در نشریات کنفدراسیون (که گویا ناشر افکار دانشجویان عضو کنفدراسیون صرف نظر از تفاوت در عقاید آنهاست) منتشر نشده و در جمع بندی بحثهای سمینارها نیز حتی یک رساله که با مشی مسلط د مکر اتی موافقت اصولی داشته باشد — انتشار نیافته — بنظر میرسد که با هیچ اصلی از د مکر اتی سازمان توده ای تطبیق نکند.

ممکنست گفته شود که رهبری کنفدراسیون تصمیماتی را که در کنگره ها بارها "اکثریت" گرفته شده اجرا میکند و با این ترتیب "د مکر اتی" رعایت شده و اقلیت باید با پیروی از "اکثریت" اصل "سانترا — لیسم" را رعایت کند.

اولاً "اکثریتی" که با ترتیب فوق بدست آید معلوم است تا چه حد اعتبار دارد. ثانیاً —
"اکثریت" در چه شعار، چه سیاست، چه مشی جمع شده است؟
شعارها و سیاست و مشی یک سازمان تودهای — که در آن افراد با عقاید سیاسی وایدئولوژیک
گوناگون شرکت دارند — در زمینه سیاسی میباید چنان باشد که حد مشترک تمایلات ضد امپریالیستی
و دمکراتیک اعضا و هواداران خود را منعکس سازد. هر شعار، سیاست و مشی ای که خارج از این
حد مشترک باشد، فقط به ایجاد اختلاف، تشمت و تفرقه، فقط به محدود شدن دامنه عمل و
فعالیت، به محدود شدن اعضا و هواداران و کم شدن نفوذ سازمان توده ای در توده ها و
سرانجام تبدیل آن بیک گروه کوچک جدا از توده ها منجر میگردد. و چنین "سازمان توده ای"
محکوم به شکست و نابودی است.

کنفدراسیون درست خلاف این راه را در پیش گرفته و جان مطلب در همین جاست. یعنی
کنفدراسیون سیاست وایدئولوژی خاصی را در پیش گرفته، که محتوی آن ناسیونالیسم بورژوائی و
خرده بورژوائی (بارنگ "چپ") است و در روش ضد توده ای و ضد شوروی و مشی چپ روانه و
سکتاریستی منعکس میگردد. آن "اکثریت" (چه آگاهانه چه ناآگاهانه — هم آگاهانه و هم
ناآگاهانه) برای پیشبرد چنین سیاست وایدئولوژی بوجود آمده است. یعنی کنفدراسیون عملاً
بیک حزب — آنهم یک حزب خاص — تبدیل شده و بناچار این "حزب" از اعضا "خود" سانسورا
لیسم اکید" هم میطلبد و افراد و سازمانهای "متخطی" را "مجازات" میکند. و همین است که هم با
ماهیت یک سازمان توده ای در تناقض آشکار است و هم حتی با اساسنامه و مرامنامه کنفدراسیون
و ادعای گردانندگان آن، که گویا هر دانشجوئی صرف نظر از عقاید سیاسی وایدئولوژیک خود
میتواند عضو کنفدراسیون باشد و در آن فعالیت کند، مبیانت دارد.

گفتم کنفدراسیون تبدیل بیک "حزب خاص" شده. یکی از خصوصیات این "حزب" در آنست که
فقط مخالفت با وانتقاد از سیاست ضد توده ای و ضد شوروی و مشی ناسیونالیستی و چپ روانه،
"نقض سانسورالیسم" است. در غیر این صورت یعنی آنجا که صحبت از تحلیل مشخص اوضاع ایران
و تعیین تاکتیک و استراتژی پیش میآید، آن "اکثریت" به اجزاء تشکیل دهنده خود، یعنی
به فراکسیونهای متعدد و مختلف — که هر کدام وابسته بیک گروه سیاسی هستند — تقسیم
میشود، و چه بسا اختلافات و تناقضات شدیدی بین آنها بروز میکند. و این خصوصیت دیگری
است. در همان حال چه بسیاری از تصمیمات ارگانهای کنفدراسیون — که چون مربوط به سیاست و مشی
انحرافی مسلط در کنفدراسیون نبوده — عدم اجرای آن نه فقط بازرسی نشده، بلکه هیچگاه مورد
بازخواست هم قرار نگرفته است و در این موارد سخنی هم از "نقض سانسورالیسم" میان نیامده است.
"دمکراسی" یعنی تأیید سیاست ضد توده ای و ضد شوروی و مشی ناسیونالیستی و چپ روانه
و "سانترالیسم" یعنی اجرای این سیاست و این مشی — چنین است مفهوم "سانترالیسم"
دمکراتیک" در کنفدراسیون.

بمناسبت درگذشت ۲۰ سال از مرگ صادق هدایت

حاجی آقا و منادی الحق



"حاجی آقا" نخستین اثر صادق هدایت است که تحت تأثیر سقوط حکومت دیکتاتوری رضاشاه و رشد نیروهای دمکراتیک و ترقیخواه در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ نگاشته شده. "هدایت" در بررسی زندگی "حاجی ابوتراب" در دوران دیکتاتوری و پس از آن در دوران "دمکراسی"، ماهیت ارتجاعی، ظالم، فاسد، غارتگر، سالوس و جاسوس منش طبقات حاکمه ایران رافاش میسازد. "حاجی آقا" یک چهره ترکیبی ساخت نویسنده است که قشرهای مختلف هیئت حاکمه فتودال - بورژوایدوران

"هدایت" را منعکس می‌کند. "حاجی آقا" که در دوران "دمکراسی" می‌خواهد وکیل بشود و نیاز به عوافرینی دارد از شاعری بنام "منادی الحق" می‌طلبد که "قصیده ای راجع به دمکراسی" بسازد تا وی آنرا بنام خود "در یکی از مجالس ادبی" بخواند، چون دوره انتخاباتی تأثیر دارد. "هدایت" از زبان "منادی الحق" ضمن افشاء ماهیت "حاجی آقا" ورود نیروی واقعی واصل مردم رابه صحنه فعالیت اجتماعی نیز نشان می‌دهد. "منادی الحق" در نظر "هدایت" مظهران روشنفکران مترقی است که پس از شهریور وارد عرصه شده و ارتجاع دست نشانده امپریالیسم رافاش می‌کند. در زیر مکالمه بین "حاجی آقا" و "منادی الحق" را از کتاب "حاجی آقا" نقل می‌کنیم.

پیکار

— اگر اجازه میدید با شما مشورتی بکنم. شنیدم که شما قصیده های عالی میسازید.

— بنده در تمام عرصه قصیده نگفته ام.

— خوب مقصود شعره، قصیده یا تصنیف فرقی نمیکنه. میدانید که من عضو تمام محافل ادبی هستم. بیشتر عرصه صرف علم و ادب شده، پیش اخوند ملاکظم جامع عباسی و جفرخواندم. بعقیده من از قاتنی شاعر بزرگتری درد نیانماید؛ اگر فرصت داشتم ده تادیوان شعر می‌گفتم، اما امروز روزا پنجور نفریح با بدرد مرد منغیخوره. حالا باداشتن این همه گرفتاری و بعد هم این ناخوشی، اخی، اخی! گمان می‌کنم که فرصت نداشته باشم شعر بگم. از طرف دیگر، چون قول دادم که در یکی از مجالس ادبی قصیده ای راجع به "دمکراسی" بخوانم، اینه که از شما خواهش مندم اگر مکته شعری چیزسی راجع به "دمکراسی" بگید. البته این خدمت رافراموش نخواهم کرد و شمارا انطوره که باید به مجامع ادبی معرفی خواهم کرد. میدانید حالا دمکراسی مد شده، یوقت بود شعرا مداحی شاه و اعیان و بزرگان را می‌کردند. برای منم خیلی هاشعرا گفتند. لابد شما هم طبع خودتان رادرین زمینسه ازمودید. حالا دیکردم عوض شده. البته شعر هم یکجور اظهار لحنیه است. میخوام بگم امروز عوض

شاعر، محتاج بمراد کار هستیم که هفت در را بیگد یک محتاج بکنه. اما خوب برای فرمالیته بد
نشد، مخصوصاً که دوره انتخاباته تا شیرداره. اینه که خواستم باشما خلوت بکنم، البته اجرتان

- زمان می‌کنم که سوء تفاهمی رخ داده، بآن معنی که شما شعر می‌خواهید از عهد ه بنده خار جست.
- شکسته نفسی مفسر مائید! برای شما کاری نداره. من خیلی از شعرای معاصر ارمی شناسم، اگر لب ترکرده بودم حالا سر و دست میشکستند. اما از تعریف هائی که از مقام ادبی شما شنیدم و مد انستم آدم گوشه نشین و محتاج به معرفی و پشتیبانی هستی این بود که شما در نظر گرفتیم.
- شما اشتباه میکنید. من احتیاج به معرفی و عرض اندام ندارم، از کسی هم تا حالا صدقه نخواستم. برای شما شعر بی معنی بلکه مضراست و شاعر گد است. فقط دزد ها و سردمداران و گردنه گیرها و قاچاقها عاقل و باهوشند و کار آنها در جامعه ارزش دارد.
- حاجی که منتظر این جواب نبود از جاد رفت و زبانش به لکت افتاد:
- شما هم ... عضو همین جامعه ... هستی ... گیرم دزد بی عرضه ...

منادی الحق حرفش را برید:

- حق باشماست. درین محیط پست احمق نواز سفله پرور و رجاله پسند که شمار جل برجسته آن هستی و زندگی را مطابق حرص و طمع و پستیها و حماقت خودتان درست کرده اید و از آن حمایت میکنید، من درین جامعه که بفرار خود زندگی امثال شما درست شده نمیتوانم منشأ اثر باشم، وجودم عاقل و باطل است، چون شاعرهای شما هم باید مثل خودتان باشند. اما افتخار میکنم در این چاهک خلا که بقول خودتان درست کرده اید و همه چیز با سنگ دزد ها و طرارها و جاسوسان سنجیده میشود و لغات مفهوم و معانی خود را گم کرده، درین چاهک هیچکاره ام. توی ایمن چاهک فقط شما هاقق دارید که بخورید و کلفت بشوید. این چاهک بشما ارزانی! اما من محکوم که از گند شما هاقفه بشوم. آیا شاعر گد او متعلق است یا شما هاکه دائما دنبال جامعه موس موس میکنید و کلاه مردم را بر میدارید و بوسیله عوام فریبی از آنها گدائی میکنید؟

حاجی از روی بی حوصله گئی:

- بهه اوه! کفری به کمیزه نشده که! شعر که برای مردم نان و آب نمیشه، قابلی نداره از صبح تا شام مدح همین دزد ها را میگوید و با گردن کج پشت در اطاقشان انتظار می کشید که شعرتان را بخوانند و صلح بگیری. (حاجی از حرف خود پشیمان شد) اجازه بدید مقصودم ...
- مقصودتان شعرای گدائی پست مثل خودتان است اما قضاوت شعر و شاعر بتو نیامده. شما و امثالتان موجودات احمقی هستی که می خورید و عاروق میزید و میدزدید و میخوابید و بچه پس میبندد. بعد هم میبیرید و فراموش میشوید. حالا هم از ترس مرگ و نیستی مقامی برای خودت قائل شدی. هزاران نسل بشر باید بیاید و برود تا یکی دو نفر برای تبرئه این قافله گننام که خوردند و خوابیدند و دزدیدند و جماع کردند و فقط قازورات از خودشان بیادگار گذاشتند به زندگی آنها معنی بدهد، به آنها حق موجودیت بدهد. آنچه که بشر جستجو میکند دزد و گردنه گیر و کلاش نیست، چون بشر برای زندگی خودش معنی لازم دارد. یک فرد وسی کافی است که وجود ملیونها از امثال شمار تبرئه بکند و شما خواهی نخواهی معنی زندگی خودتان را از او میگیری و به او افتخار میکنی. اما حال که علم و هنر و فرهنگ ازین سرزمین رخت بر بسته، معلوم میشود فقط دزدی و جاسوسی و پستی باین زندگی معنی و ارزش میدهد.
- همای گو ممکن سایه شرف هرگز،

برآن دیار که طوطی کم از زغن باشد!

حق باشماست که باین ملت فحش میدهید، تحقیرش می‌کنید و مخصوصاً لختش میکنید. اگر ملت غیرت داشت امثال شمارا سرپه نیست کرده بود. ملتی که سرنوشتش بدست اراذل و ... حاجی وحشت زده خودش را جمع کرد :

— حرف دهنت را بفهم. بمن جسارت میکنی؟ از ذهن سگ دربانجس نمیشه! من هفتاد ساله که توی این محله بنامم، مردم امانتشان را پیش من میگذازند، ز نشان را بمن میسپردند. تا حالا کستی

— هفتاد سال است که مردم را گول زدی، چا پیدی، بریششان خندیدی آنوقت پولهای دزدی را برده ای کلاه شرعی سرش بگذاری، دور سنگ سیاه لی لی کردی، هفتاد ریگ انداختی و گو سفند کستی. این نمایش تمام فدکاری تست. اما چرا مردم پولشان را بتو میسپردند، برای اینست که پول پول رامیکشد، از صبح زود مثل عنکبوت نارمیتنی، دزدها و گردنه گیرها و قاچاقهارا بسوی خودت میکشی. کارت کلاه برداری و شپادی است. گمان میکنی که پشت در پشت باین ننگ ادامه خواهی داد؟ (خندۀ عصبانی کرد) اشتباه است. اگر نایک نسل دیگر سرنوشت این مردم بدست شماها باشد نابود خواهند شد. اگر دور خودتان دیوار چین هم بکشید دنیا بسرعت عوض میشود. شماها کبک وار سرخودتان را زیر برف قایم کردید. برفرض که مانشان ندهیم که حق حیات داریم دیگران به آسانی جای ما را خواهند گرفت. آنوقت خدا حافظ حاجی آقا و بساطش. اما آسوده باش. آنوقت تخم و ترکه ات هم توی همین گوری که برای همه میکنی بدرک واصل خواهند شد. اگر با پولت بخارجه هم فرار بکنی، حالا محض مصلحت روزگار تو رویت لبخند میزنند، اما فردا بجز آخ و تف و اردنگ چیزی عایدت نمیشود و همه جامجوری مثل گربه کمرشکسته این ننگ را بدست نبال خودت و نسلت بکشانی.

— خجالت بکش، خفه شو!

— وقتیکه آدم سرچراک "ساخت حاجی آقاها" نشسته از مگسهای آنجا خجالت نمیکشد. موجوداتی قابل احترام هستند که کارشان با اینجانشیده باشد.

رنگ حاجی آقا مثل شاه توت شده بود :

— به تربت مرحوم ابوی قسم! اگر زمان شاه شهید ... اوف، اوف ...

— پدرت هم مثل خودت دزد بود. آدمیزاد لخت و عور بد نیاماید و همانطور هم میرود — هر کس پول جمع کرده یا خودش دزداست و یا وارث دزد. اما تود و ضربه میزنی!

چشمهای حاجی مثل کاسۀ خون شد :

— حالا دارم به مضار دمکراسی پی میبرم. میفهمم که تودوره رضاخان معقول تا همین جانی و مالی داشتیم. پمپه بی حیا ... پاشوگم شو! ... اخی، اخی ...

صدای منادی الحق میلرزید :

— برو هنیو نۀ کثافت. توداری نفس از ما تحت میکشی. همه حواست توی مستراح و آشپزخانه و رختخواب است. آنوقت میخواهی وکیل این ملک هم بشوی تا بهتر بتوانی بخاک سیاهش بنشانی، دستپاچه آینده تولید مثلهاست هستی تاریخ منحوست بعدمان آتیه هم تحمیل شود. میخواهی بعد از خودت در این هشتی باز بماند و با زهم یکنفر باشهوت و تقلب و بیشمری خودت اینجا بنشیند و گوشر مردمان آینده را ببرد. تو وجود دشنام به بشریت است، نباید هم که معنی شعر را بدانی. اگر میدانستی غریب بود. تو هیچوقت در زندگی زیبایی نداشتی و ندیدی و اگر هم دیدی سرت نشده. یک چشم انداز زیبا هرگز ترانگرفته، یک صورت قشنگ با موسیقی دلنواز ترانگان نداده و کلام موزون و فکرعالی هرگز یقلبت اثر نکرده. تو تنها اسیر شکم و زیر شکم هستی. حرص میزنی که این زندگی ننگین که داری در زمان و مکان دلانی تربکنی، از کسرم، از

خوك هم پست تری ، تو پستی را یا شیرمادرت مکدی . کدام خوک جان و مال هم جنس خودش را به بازیچه گرفته یا پول آنها را انداخته و یا خوراک و دواى آنها را احتکار کرده ؟ تو خون هزاران بیگناه را از صبح تا شام مثل زالو میکی و کیف میکنی و اسم خودت را سیاستمدار و اعیان گذاشتی ! این محیط پست ننگین هم امثال ترا می پسندد و از تو تقویت میکند و قوانین جهنمی این اجتماع فقط برای دفاع از منافع خوکهای جهنمی افسارگسیخته مثل تو درست شده و میدان اسپ تازی را بشماداده تف به محیطی که ترا پرورش کرده اگر لیاقت اخ و تف را داشته باشد ! بقدر يك خوك ، بقدر يك میکروب طاعون در دنیا زندگی تو معنی نداره هر روزی که سه چهارهزار تومان بیشتر دزدیدی ، امروز راجش میگیری . با وجودیکه روبهرگی و از درد پیچ و تاب میخوری باز هم دست بردار نیستی ! طرفداری از دمکراسی میکنی برای اینکه دوا و غذای مردم را احتکار بکنی ، حتی از احتکار واجبی هم رو برگردان نیستی . میدانی : توبه گریگ مرگست . آسوده باش ! من دیگر حرفه شاعری را طلاق دادم . بزرگترین و عالیترین شعر در زندگی من از بین بردن تو و امثال تست که صدها هزار نفر را محکوم بمرگ و بدبختی میکنید و رجز میخوانید . گورکن های بی شرف !

حاجی رنگش کبود شده بود و ماتش زده بود بطوریکه درد ناخوشی خود را حس نمیکرد .
منادی الحق بلند شد و در کوزه راهبم زد و رفت .



برده ای که پایردگی برزمد ، انقلابی است
و اگر تسلیم آن شود برده واقعی .





چهره دوگانه:

ظاهر انقلابی باطن پلیسی

پیدايش عناصر چپ رو و ماجراطلب در داخل جنبش های انقلابی و نهضت های دمکراتیک، برای منحرف کردن مبارزات توده ها از راه صحیح، توطئه چینی و دام گستری در راه مبارزان و پرونده سازی علیه فعالین آنان بدست عمال دستگاههای پلیسی کشورهای سرمایه داری، شرایط مساعد و امکانات فراوان بوجود آورده است. عمال مخفی پلیس در پرده سخنان "انقلابی" و پوشش "اقدامات تعرضی" بامقاصدی مفسده جویانه در صفوف مبارزان واقعی رخنه میکنند و بمثابه پروکارتورهای دست آموز، ماجراهائی رابه آنان تحمیل میکنند و یا نسبت میدهند که دست پلیس را برای سرکوب توده ها باز میگذارد. ما ذکر نمونه هائی از این نوع پروکاسیون های عمال پلیس ایالات متحده امریکارا ضرور می شماریم، زیرا تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که دستگاههای "امنیتی" ایران نیز در این زمینه از برادران ارشد و استادان امریکائی خود عقب نمانده اند و استفاده از بعضی جریانهای ناسالم و انحرافی در داخل جنبش، برای سرکوب مبارزان و ارتعاب توده های مردم به این شیوه هامتوسل میشوند. واقعیت ها مبارزان ایران رابه هشیاری بیشتر فرامیخواند.

پیکار

انتشار خاطرات مأموران و عمال سابق اداره امنیت فدرال امریکا (F. B. I.) در روزنامه ها و مجلات مد روز شده است. "هیچکس نمیدانست من برای اداره امنیت فدرال کار میکنم"، "ما مأمور شما" ۳۱۲ گزارش میدهد"، "دانشجویان، عمال مخفی و پروکارتورها"، "من چشم و گوش پلیس

بودم" و و... عناوینی هستند که باحرف درشت در مطبوعات آمریکا چاپ میشوند و مردم را بخواندن این خاطرات جلب میکنند. اینها نوشته های پرماجرایی هستند که خواننده را اول به هیجان میآورند و بعد به تفکر وامید آرند. آیا این نهاد استانسراسی خیالپردازی است که برای سرگرمی خود و دیگران چیز مینویسند و یا واقعیت های تلخ جامعه در حال زوالی است که محافل حاکمه آن از افشایش آنهاهی های خود نیز برای نیل به هدفهای، سباه استفاده میکنند؟

مردم آمریکا به چگونگی فعالیت دستگاه هایی که دالس ها و هوورها گردانندگان آن بوده اند، آشنائی دارند. آنان بخوبی میدانند که این خاطره ها از خیالپردازیهای مغزهای بیمارگونه منشأ نمیگیرد، بلکه انعکاسی است از واقعیت تلخ و ننگین جامعه سرمایه داری آمریکا...

"... باد نظر گرفتن تمام آنچه که من باید درد ادگاه و پس از آن تحمل کنم، میخواستم لااقل ۵۰ هزار دلار از شما دریافت کنم. مکن است این مبلغ در نظر شما تا حدی زیاد جلوه کند، ولی امیدوارم دولت درازا تمام مساعی من پولی در خورد بمن بپردازد... من بنهوه خود کوشش تمام بکارخواهم برد تا دولت برای محکوم کردن این آدمها دلایل کافی در دست داشته باشد..."

این قسمتی از نامه ایست که شخصی بنام "پیت" (Pete) به شخص دیگری بنام "مولی" (Molly) نوشته است. این "آدمهایی" که باید محکوم شوند، کیانند؟ "فیلیپ بریگان" (Philip Berrigan)، کسی که بععلت مخالفت با جنگ ویتنام مدتهاست در زندان بسر میبرد و عده ای از یارانش در خارج از زندان اتهامات ویست؟ توطئه برای ربودن "کیسینگر" (Kissinger) مشاور مخصوص رئیس جمهوری آمریکا و قصد انفجار قسمتی از بناهای دولتی. کسیکه خود در زندان بسر میبرد، رهبر توطئه ای در خارج از زندان قلمداد میشود! "بویلد دوگلاس" (Boyd Douglas) رابط "بریگان" زندانی با یاران توطئه گرش در خارج از زندان بود. "دوگلاس" در عین حال شاهد اصلی ماجرا بود و گفته های او یگانه دلیل دستگاههای قضائی محسوب میشوند. ولی در جریان رسیدگی درد ادگاه شهر "هاریسبورگ" از ایالت "پنسیلوانی" آشکار شد که "دوگلاس" جنایتکار با سابقه ایست که بخدمت اداره امنیت فدرال درآمد. این دستگاه امنیتی برای انجام نقشه خود او را به اطاعتی که "بریگان" در آن زندانی بود، منتقل مینماید. "دوگلاس" هفته ای چند روز از زندان خارج میشود، به دانشگاه "بک نسل" (Bucknell) میرود، خود را دوست و همزم "بریگان" معرفی میکند و از طرف او دانشجویان را به کارهای تخریبی درواشنگتن دعوت میکند. پس از این فعالیت روزانه، او به زندان باز میگردد و "بریگان" را به شرکت در این "اکسیون انقلابی"، که در خارج در حال تکوین است، فرا میخواند! و این "دوگلاس" همان کسی است که زیر نام مستعار "پیت" به "مولی" که نام مستعار یکی از کارکنان اداره امنیت است، نامه می نویسد و در برابر این فعالیت "انقلابی" خود ۵۰ هزار دلار طلب میکند... ولی تمام این ماجراها و نقشه ها و متن نامه درد ادگاه بر ملا میشود و دادگاه "متهمین" را تبرئه میکند.

در سال گذشته گروهی از جوانان آمریکا را با اتهام "توطئه علیه دولت" در شهر "سی اتلا" محاکمه کردند. شخصی بنام "پارکر" (Parker)، یکی از شهروند اصلی علیه متهمین بود. ولی او در جریان دادرسی ناگزیر شد اعتراف کند که از طرف پلیس مأموریت داشته رهبری جوانان را بعهد بگیرد، آنانرا به خرابکاری تشویق کند و اسلحه و مواد منفجره در اختیار آنان بگذارد. "پارکر"

در پاسخ یکی از وکلای مدافع متهمین اعتراف کرده او مأموریت داشته جوانان را به " اقدامات غیر قانونی " تشویق کند.

در اوت ۱۹۷۰ عده ای از کشتی‌های کانولیک بمنظور اعتراض به جنگ هند و چین به مرکز سربازگیری شهر "گمدن" (Gamden در ایالت نیوجرسی) حمله کردند و در حالیکه مشغول امحاء مدارک و اسناد این مرکز بودند دستگیر شدند. بعد ها شخصی بنام " ربرت هاردی " (Robert Hardy) اعتراف کرده بدستور پلیس، روحانیون را باین کار تشویق کرده است. پلیس پول، اتومبیل، مواد منفجره، نقشه مرکز سربازگیری و محل اوراق و اسناد را در اختیار او گذارده بود تا " عمیانگران " را مجهز کند. " هاردی " با اعتراف خودش روزی ۶۰ دلار از پلیس حق الزحمه دریافت می‌داشته.

در شهر " جینو " واقع در ایالت " نیوجرسی " هنوز هم " تومی " معروف به سیاح را بیاد دارند. او دانشجوی کالج " هوپارت " بود و جوانی خوش مشرب، مهربان و زیبا و در عین حال یک انقلابی پرشور مینمود. او علیه جنگ ویتنام برخاسته بود و سایر دانشجویان را نیز باین مبارزه دعوت میکرد. " تومی " در بحث‌ها و سخنانش سخت شیفته قیام مسلح بود و همه را باین عمل انقلابی فرامیخواند. در مبارزات مردمی سرسخت و آتشین جلوه میکرد، چنانکه روزی در جریان یک بحث سیاسی حتی با چاقو به رئیس دانشکده حمله ور شد.

مسئولین دانشگاه که از فعالیت‌های سیاسی و آکسیون‌های انقلابی این دانشجوی پرشور و شریه تنگ آمده بودند، چاقو کوشی او را بهانه مناسبی برای اخراجش میدانستند. ولی دست‌های ناشناسی به حمایت از " تومی " برخاستند و او در دانشکده باقی ماند. نااینگه یک شب دانشکده نظامی این کالج طعمه حریق شد. پلیس عده‌ای از مبارزان ضد جنگ ویتنام را بابتهم آتش زدن کالج دستگیر کرد. با آنکه کسی نتوانست شرکت این دانشجویان را در خرابکاری به ثبوت برساند، ولی دادگاه آنان را به حبس محکوم کرد. تمام پرونده و ادعای علیه دانشجویان بر پایه گزارش‌های " تومی " سیاح تنظیم شده بود، " تومی " خوش مشرب و " انقلابی " آتشین، که هر چند یکبار غیبتش میزد و به مسافرت‌های نامعلومی میرفت و به همین جهت لقب " سیاح " گرفته بود.

" لوئیس تکوود " (Louis Tackwood)، ماشین دزدی است که بخد مد دستگاه - های امنیتی امریکا درآمد است. او مزد نمیگرفت، ولی مقامات مسئول در قبال خدماتش، به سرقت‌ها و هروئین فروشی او بدیده اغراض میگریستند. یکی از خدمات بزرگ او سرهم بندی کردن " توطئه " ای بود که پاید " جرج جکسون " (George Jackson) و آنجلا دیویس (Angela Davis) " شریک جرم " آن باشند، جرج جکسونی که در راه حقوق سیاهپوستان آمریکائی مبارزه میکرد و در زندان " سان کوئنتین " (San Quentin) بدست زندانبانان بقتل رسید، و آنجلائی که هم اکنون قربانی توطئه‌های دیگری است. " تکوود " برحسب تصادف افشاء شد و ناچار به اعتراف گردید. اکنون او ظاهراً از گذشته خود نام است و میخواهد اسرار توطئه‌های دستگاه‌های امنیتی را فاش سازد.

مردم امریکاه از این حقایق آگاهند، در صحت خاطره‌های عمال دستگاه‌های امنیتی و جاسوسی امریکا تردید ندارند. آنان حتی میدانند که چرا پلیس امریکا از انتشار این خاطره‌ها جلوگیری نمیکند.

چندی پیش شرکت تلویزیون " سی . بی . اس " امریکا تصمیم گرفت یک رپرتاژ تلویزیونی یکساعته، تحت عنوان " تحت نظارت " درباره چگونگی تعقیب مردم از طرف عمال جاسوسی امریکات تهیه کند. دستگاه‌های امنیتی امریکا در تهیه این رپرتاژ به خبرنگاران و فیلم برداران تلویزیون هم جانیه کمک کردند. این نشان

میدهد که دستگاههای امنیتی آمریکا نه تنها از انتشار خاطرات عال سابق خود ناراضی نیستند، بلکه در آن ذینفع اند. آنان میخواهند به مردم آمریکا نشان دهند که تمام اعمال و گفتار آنان، همه جا و همه وقت تحت نظر و کنترل مقامات امنیتی است. آنان میخواهند مردم را مرعوب سازند و از مبارزه بازدارند. گسترش هر چه بیشتر دامنه مبارزات مردم آمریکا بی ثمری این تلاشهای رذیلا نه مقامات امنیتی آمریکا را به ثبوت میرساند.



اونیکه فریاد میزنه، از خود مونه کارش نداشته باش!

حزب طبقه کارگر و جنبش دانشجویی

در مقاله گذشته (پیکار شماره ۳) به یکی از ریشه‌های اصلی اختلافات موجود در جنبش دانشجویی ایران اشاره کردیم و آن آنکه ارتجاع و بورژوازی از همان اوایل بوجود آمدن جنبش کارگری در جهان کوشیده اند نقش رهبری طبقه کارگر را تخطئه کنند و هنگامیکه با زور و ستم عربان قادر به انجام نظر خود نیستند، شعبده بازی میکنند و برای جنبش کارگری و نقش رهبری طبقه کارگر جانشین میسازند. ولی این جانشین راطوری انتخاب میکنند که بمنافع سوداگران آنها لطمه نزنند.

تنها کسانی میتوانند باور داشته باشند که جنبش‌های دانشجویی بتنهائی و بالاتراز آن با کم بهادادن به طبقه کارگر و ضدیت با حزب آن میتوانند خطر جدی برای ارتجاع و امپریالیسم باشند که چشمهایشان در مقابل واقعیات تاریخی - اجتماعی و سیاسی بسته است و یا عهد اچشمهای خود را بسته اند. چه روهای ایرانی هم با غلبه بیجا در نقش دانشجویان و کم بهادادن به طبقه کارگر ایران و ضدیت با حزب آن علا در جبهه ارتجاع و امپریالیسم قرار میگیرند. بهمین دلیل ارتجاع قادر است توسط عوامل خود در بالاترین و حساسترین مواضع جنبش دانشجویی رخنه کند و آنها با نحراف بیشتر بکشانند. تاریخ اخیر جنبش دانشجویی چه در مقیاس بین‌المللی و چه در مقیاس ملی گواه آنستکه عوامل ارتجاع و امپریالیسم باندترین و ماجراجویا-ترین شعارهای چپ‌بمیدان می‌آیند (مثلاً "رولاند" (۱) در برلین غربی و فولادی در کنگد راسیون).

در این مقاله به نکته دیگر از نعل اختلافات داخل جنبش دانشجویی ایران و بحران آن اشاره میکنیم.

حزب توده ایران - حزب طبقه کارگر ایران است و پاسا پرا احزاب و جنبشهای کارگری جهان از راه انترناسیونالیسم پرلنری پیوند ناگسستنی دارد. مفهوم انترناسیونالیسم پرلنری را میتوان در کلمه "همکاری و همدردی همه جانبه احزاب و جنبش‌های کارگری جهان خلاصه کرد". یکی از رموز عهد

موفقیت جنبش کارگری در این همستگی نهفته است .

انترناسیونالیسم پرلتری نه تنها موازین رابطه بین احزاب ترازنویین طبقه کارگر رامعین میکند ، بلکه یکی از قویترین پشتوانه های جنبشهای آزاد ییخش در سراسرجهان است . مامعتقد ییم ، و تجربیات فراوان تاریخ (مبارزه قهرمانانه خلقهای هند و چین علیه امپریالیسم ، انقلاب کوبا ، پیروزی مردم شیلی ، مبارزات ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی ملل عرب و غیره و غیره) گواه بر صحت این نظرماست ، که رشد و پیروزی هرگونه جنبش ضد امپریالیستی و آزاد ییخش ، در هر گوشه ای ازجهان ، تنها و تنها در زیر سپر جنبش کارگری جهان و بویژه بخش پیروزمند آن یعنی کشورهای سوسیالیستی و در رأس آنها اتحاد جماهیرشوروی امکان پذیراست . انترناسیونالیسم پرلتری ضامن استحکام این سپر است که باید حملات ارتجاع و امپریالیسم رادفع کند و امکان تعرض به مواضع آنرا فراهم سازد . بسورژوازی و ارتجاع چه درمقیاس ملی و چه درمقیاس بین المللی همیشه کوشیده اند و هنوز هم میکوشند این سپر را ، که تعرض توده های زحمتکش به امپریالیسم و ارتجاع تنهادرحمایت آن انجام پذیراست ، بشکنند و باینوسیله نه تنهاجنبش کارگری جهان رانضعیف کنند ، بلکه امکان هرگونه جنبش مترقی را از میان ببرند . این سلاح بورژوازی هم نونیست ، بلکه اسلحه ایست کهنه و زنگرده که بسته بشرايط مشخص صیقل نوبآن زده میشود ، ولی باوجودکهنگی و زنگزدگی هنوز قادر است صدمات عمده به جنبشهای کارگری و مبارزات ملی و آزاد ییخش واردکند .

بنابراین احزاب طبقه کارگر و ازجمله حزب توده ایران باپیروی ازاصول لنینی میبازرزه ، از انترناسیونالیسم پرلتری بعنوان یکی از ستونهای عمده دستمستحکم طبقه کارگر و سایر زحمتکشان چون مردمك چشم خود دفاع میکنند و بورژوازی و امپریالیسم برای حفظ منافع غارتگرانه خود آتراداعما بزیر آتش میگیرند . ولی انقلابی نماها درکدام جبهه قراردارند ؟

آنها درمقیاس ملی باضدیت دشمنانه باحزب توده ایران و درمقیاس بین المللی باروشی خصمانه نسبت به کشورهای سوسیالیستی و احزاب کارگری و کمونیستی جهان و حملات بی دری به زنجیرمحکم همستگی جنبشهای کارگری جهان — یعنی انترناسیونالیسم پرلتری — عملا درصاف بورژوازی قراردارند ، به ارتجاع و امپریالیسم کمک میکنند . دشمنی آنها بااتحاد جماهیرشوروی ، خرابکاری آنها دراتحادیه بین المللی دانشجویان — ازطریق کنفدراسیون — و روش نمایندگان کنفدراسیون درکنگره دانشجویان فلسطین که خرابکاریهای عمیق خود رانه تنهابنام دانشجویان بلکه بنام ملت ایران انجام دادند ، چند شاهد زنده براین واقعیت اندکه بین چه نماها و نیروهای شبه انقلابی از طرفی و نیروهای راست ازسوی دیگر عملا اختلافی موجود نیست و هزاران جمله پردازی و نقاب انقلابی ماهیت عمیقاً ضد انقلابی آنها رانمپوشاند .

سرنوشت انقلابی نماهای کشورهای مانند آلمان غربی، فرانسه و امریکاکه بعنوان "چپ نو" زیر نقاب مارکسیسم - لنینیسم میدان آمده بودند، سرنوشت مائوئیسم که چهره واقعی خود را با بند و بست با امپریالیسم امریکا بیش از پیش نشان داد، یا دبیرای مادر سبعت باشد تا هر چه زود تر به ماهیت ضد انقلابی و ماجراجویانه گروههای "ماورا" چپ" بی بپریم و باطرد نظریات و روشهای انحرافی، جنبش دانشجویی ایران را، از بین بستی که آن دچار شده است، بسوی شاهراه هدایت کنیم.

حزب توده ایران بعنوان حزب پیشاهنگ طبقه کارگر به جنبش دانشجویی که جزئی از جنبش (نه کمتر و نه بیشتر) ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران است بعنوان یکی از واقعیتهای دوران ما، علاقمند است و ایمان دارد که این جنبش راه خود را از میان کوره راهها بسوی آینده باز خواهد کرد و مقام واقعی خود را در جنبش عمومی مردم ما و در جنبش بین المللی دانشجویان باز خواهد یافت. حزب ما بهمین جهت در رفع هرگونه انحراف و دفع هرگونه حمله دشمن به جنبش دانشجویان ایرانی اینگونه اصرار میورزد و در مقابل از همه افراد و گروههایی، که هنوز در مواضع دفاع از منافع حیاتی خلقهای ایران ایستاده اند، انتظار دارد که با واقع بینی و جلوگیری از رسوخ نظریات ضد انقلابی و ضد کمونیستی به داخل جنبش دانشجویی، این جنبش را که یکی از بخشهای پر ارزش جنبش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی مردم ماست، بسوی وحدت عمل و اعتلاء مجدد رهبری کنند.

برای رفع هرگونه سوء تفاهم و سوء تعبیر نظریات حزب توده ایران باید متذکر شویم که جلوگیری از رسوخ نظریات ضد کمونیستی در جنبش دانشجویان ایرانی بمعنی تسلط مارکسیسم - لنینیسم بر جنبش دانشجویی و یا سازمانهای دانشجویی نیست و نباید چنین برداشت شود.

س. داد

(۱) جاسوس رسمی پلیس مخفی برلین، که در بحبوحه مبارزات دانشجویی در برلین غربی و هنگامیکه این جنبش بوسیله انقلابی نماها (این انقلابی نماها با بعضی از رهبران کنفدراسیون روابط بسیار گرم داشتند) به انحراف کشیده شد، یکی از پرچمداران آن بود. او نه تنها پرچم سرخ بدست می گرفت و در تظاهرات به خرابکاری میپرداخت، بلکه بدستور و همکاری پلیس برلین غربی برای ما جرایم اسلحه و مواد منفجره تهیه میکرد و یا خود بنام دانشجویان بکار میبرد. او در محاکمه "مالر" از طرف پلیس بعنوان شاهد بخش امور داخله سنای برلین غربی شرکت کرد و نقش خود و پلیس را روشن ساخت.

لحظه ای چند استراحت را،

مست برجا آورمیده ست.

.....

درهمه این لحظه های ازبهم رفته ی ویران
(ازین ویرانه اش امیدهای ماندگان مدفون ؛
و زیر آن بزم های سرکشان بویا)
با تکاپوی خیالش گم در شور نهمان ست او .

در دلویز سرای سینهاش بریاست غوغاها،

ز آمد و رفت هزاران دست درکاران .

می گشاید چشم،

چشم دیگر روزگاری ست .

لب می انگیزد به خندیدن ؛

بادهان خنده ی او انفجاری ست .

ز انفجار خنده ی امید زایش،

سرد می آید (چنان چون تابو امید بد جویان)

هر بد انگیز انفجاری که از آن طفلان در اندیشه ند .

گرم می آید اجاق سرد .

اندرین گرمی و سردی، عمر شب کوتاه،

(آنچنان کز چشمه ی خورشید)

آمدگانی هراسان اند

و فتگانی باز می گردند .

در همان لحظه که ره بروی سیل دشمنان بسته،

و گشاد سیلشان، چون جوی کوری

بانهاد ظلمت رو درگیز از صبح،

در دینون ظلمت مقهور می تازد .

و صدا های غلظه های گردن های محرومان

(چون صدا پرداز پاهایشان به زنجیر)

رقص لفظان شکستن را می آغازد،

اوست با اندیشه اش بسته .

و ندر آرام سرای شهر نو تعمیر خود بویا

از نگاه زیر چشم خود

با تو این حرف دگر هر لحظه می گوید:

" بیهوده خواب پریشان طفل ره را میکند بیدار؛

" و ز نگاه ناشکیبایش

" می فزاید برد رازی راه .

" من که در این داستان نقطه گذار نازک امدیشم؛

" فاصله های خطوط سر بهم آورده ی آن را
" خوب از هم می دهم تشخیص . می دانم
" که کدامین خام راخته ست دل در این شب تاریک .
" یا کدامین پای می لرزد به روی جاده ی باریک .

" همچو خاری کز ره پیکر ، برون آور
" از ره گویش خود ، ای موصوم من !
" هر خبر داده که شنیدی وحشت افزای
" با هوای گم استاده نشان روز بارانی ست .
" چون می اندیشد هدف را مرد صیاد ،
" خامشی می آورد در کار .
" همچنین در گیرد آغوش از نهفت آنکه زبان شعله آراید .

" برعبث خاطر میازار .
" پاش درواه چنین خاطر نگهدار .
" نیست کاری کاو اثر برجای نگذارد .
" گرچه دشمن صد دراو تمهید هادارد .
" زندگانی نیست میدانی
" جز برای آزمایش ها که می باشد .
" گر خطایی رفت ثوبت با حوابی دارد از دنبال
" مایه ی دیگر خطا ناکردن مرد
" هست ازواه خطا کردن مرد .
" وان بکار آمد که او در کار ،
" می کند روزی خطا ناچار .

" نکهت این ست و به ما گفته ند . وین نکهت نمیدانند
" آن بخیلان تعزیت پایان ؛
" حخته تشویش شب وادوخ آرایان .
" و به سمار صدای هیچ نیروی
" گویش نگشاید از آنان لیک .

" بی بی و بن بر شده دیوار بد جویان ،
" روی در سوی خرابی ست .
" برهوان اندازه کاو برجیم افزاید ،
" و به بالآخر ، ز روی حرص ، مگراید
" گشته باروی خرابش بیشتر نزدیک .
" وین نمی دانند آنان ، آن گروه زنده در صورت
" چون معماشان به پیش چشم هر آسان ،
" کاندرا این پیچیده ره لغزان ،
" سازگاری کردن دشمن ،

« همچنان ناسازگاری ها که اودارد، تشنح های مرگ اوست
« و به مسار طای هیچ نیرویی
« گویش نگشاید و رنگشوده اند. لکن ...»

پادشاه فتح در آن دم که بر تختش لمیده ست،
بر بد و خوب تو دارد دست.
از دهن پرده می بیند،
آنچه با اندیشه های مانناید را ست؛
یا ندارد جای دواندیشه های ناتوان ما.
وز بدون پرده می یابد،
نیروی بیداری بی را پای بگیرفته،
که از آن خواب فلاکت زای روزان بریشانی هلاک است.

در تمام طول شب
که در آن ساعت شماری ها زمان راست.
و به تاریکی دهن جاده تصویرهای بر غلط در چشم می بندد؛
وز دهن حبسگاهش تیره و تاریک،
صبح دلکش را خوس خانه می خواند.
وین خبر در این سرای ریخته هر بندش از بندش زهرگوشه،
می دهد گویش کسان را هیزمان توشه.
و به هم نومید می گویند:

پادشاه فتح مرده ست.
تن جداری سرد او را می نماید.
استخوان دوزیر رنگ پوست،
نقشه ی مرگ تشنح را می گشاید.

اوست زنده. زندگی با اوست.
ز اوست، گر آغاز می گردد جهان ما، رستگاری.
هم از و، پایان بیاید گر زمان های اسارت.
او بهار دلگشای روز هایی هست دیگر گون؛
از بهار جانفزای روزهایی خالی از اشون.
در چنین وحشت نما پایتیز
کار غوان از بیم هرگز گل نیاوردن،
در فراق رفته ی امید هایش خسته می ماند،
می شکافد او بهار خنده ی امید را ز امید؛
و اندو گل می دواند.

.....



جنبشهای آزادبخش ملی

در حرف و در عمل

نزد يك ۱۰ ميليون كودك و زن و مرد و پير و جوان از سرزمين خود آواره گرد يدند. هزارها نفر در جريان اين آوارگي از گرسنگي و بيماري تلف شدند. صدها هزار نفر از دم تيغ جلادان گذشتند. خلقي بپاخاست و با پشتيباني همه نيروهاي مترقي در سراسر جهان و در پيشاپيش آنها اتحاد شوروي، نظاميان ديكتاتور رابزانو در آورد و سرنوشت خود را بدست گرفت. و اينهمه بانام بنگاله دش توأم است كه هم در همسايگي ماست و هم سرنوشت او ماهها افكار عمومي مردم جهان را بخود مشغول داشت.

ولي گردانندگان كنفد راسيون كه با سروصداي فراوان خود راهواد ارجنيسهاي آزادبخش ملي وانمود ميسازند، در تمام اين دوران مهرسكوت برلب زدند، تو گوئي چنين واقعه اي اصلا رخ نداده است. و وقتي هم بناچار مهر سكوت را شكستند قطعنامه زير را از كنگره سيزد هم كنفد راسيون گذراندند:

"سيزد همين كنگره كنفد راسيون جهاني كشتار مردم پاكستان شرقي (بنگال) را توسط رژيم يحيي خان محكوم نمود و در همين رابطه تجاوز توسعه طلبانه دول هند وستان به پاكستان شرقي را نيز محكوم مينمايد." (۱)

اينست تمام آن چيزي كه كنفد راسيون در باره "بنگاله دش" گفته. ولي در سكوت قبلي و درهمين چند كلمه يكد نيامطلب نهفته است كه سئوالات فراواني را برميانگيزد، از جمله:

چرا كنفد راسيون - كه بخود اجازه ميدهد در باره تمام مسائل جهاني اظهار نظر كند - در اين باره سكوت كرد؟

چرا كنفد راسيون كه باتلاش تب آلودي ميكوشد "همكاري اتحاد شوروي را با حكومتهاي ارتجاعی" بشيوت رساند و سپس "محكوم" كند، در باره پشتيباني در بست چين از رژيم ديكتاتوري نظامي پاكستان، در باره كلك اقتصادي و نظامي چين به كشوري كه حتي بقول بونو رئيس جمهوري كنوني پاكستان حكومت ۲۲ فاميل دران مستقر بوده، كلمه اي نگفته، چه رسده بآنكه انرا محكوم كند؟

چرا زماني پياد كشتار مردم بنگال افتاده كه حتى بونو رئيس جمهوري پاكستان هم

"زیاده روی" های ژنرالهای خود را مورد انتقاد قرار میدهد؟ (۱)
چرا حتی در زمانیکه بسو تو هم آمادگی خود را برای برسمیت شناختن بنگاله د ش اعلام داشته (۲) سخنی هم از برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای خلق بنگاله در بین نیست؟
چرا بجای پشتیبانی از جنبش آزاد یخش خلق بنگال و تاءید حق حاکمیت او، بجای محکوم کردن نظامیان د یکتانور پاکستان و پشتیبانان امپریالیست (و چینی) آنها، "تجاوز" هند وستان "محکوم میشود؟

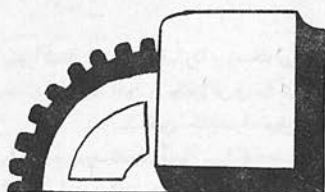
از این چراها باز هم میتوان گفت • ولی بنظر میرسد برای روشن شدن مطلب همینکافی است • شایان ذکر است که مسئله بنگاله د ش فقط یک مسئله عمومی سیاسی نیست • جنبش دانشجویان د ر بنگال یکی از قدیم ترین و مبارزترین جنبشهای دانشجوئی این منطقه از آسیاست • درست از همان زمان تقسیم نو استعماری هند وستان توسط امپریالیسم انگلستان د دانشجویان بنگال د نخستین صفوف جنبش خلق بنگال برای د مکرسی و حق تکلم بزبان مادری بهاخاستند • با شجاعت قابل تحسینی از هیچگونه فدکاری و حتی د دادن قربانی د ریخ نکردند • دههانفر از جوانان و دانشجویان بنگال د ر تظاهرات ۲۱ فوریه ۱۹۵۲ و ۱۷ سپتامبر ۱۹۶۳ و ۱۷ سپتامبر ۱۹۶۴ شهید شده اند (۳) • د رکشتار جمعی اخیر، نظامیان اشغالگر پاکستانی با وحشیگری کم نظیری نخستین قربانیان خود را د رمیان جوانان و دانشجویان و روشنفکران جستجو کردند • جوانان و دانشجویان بنگال از زمره نخستین کسانی بودند که د ر صفوف ارتش نجات بخش ملی بهاختر آزادی و استقلال خود اسلحه بد ست گرفتند •

همه این واقعیات نشان میدهد که نه سکوت کنفد راسیون و نه قطعنامه کذائی د باره بنگاله د ش هیچگونه توجیهی ندارد • و اما موضع کنفد راسیون د ر این باره واقعیتی را که ما بارها گفته ایم و باز هم میگوئیم بارد یگرتا "بید کرد :

آنجاکه واقعا و د ر عمل میاید از جنبشهای آزاد یخش ملی دفاع کرد، مشی انحرافی مسلط بر کنفد راسیون یا وی راواد اربه سکوت میکند و یای را د ر کنار نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی قرار میدهد • زیرا مگر نه اینست که د ولت امریکا و مترجمترین محافل حاکمه ایران هم هند را "متجاوز" و جنبش آزاد یخش خلق بنگال را "تجزیه طلب" خواندند؟

د ر د نیای ما سرعت وقایع بحدی است که مدت زیادی نمیتوان چهره واقعی خود را پو شانند • مسئله بنگال یکی از این وقایع بوده که نشان داد چه کسانی د ر حرف و چه کسانی د ر عمل از جنبشهای آزاد یخش ملی پشتیبانی میکنند • مسئله بنگاله د ش د ر کنفد راسیون نیز گوشه ای از چهره واقعی انقلاب بیگران کاذب رانشان داد •

سپیده



INTERNATIONALES SEMINAR

3.-6. FEBR. 1972

IUS-vds HAMBURG

سمینار بین المللی دانشجویان

در هامبورگ

از سوم تا ششم فوریه سال جاری سمینار بین المللی "اتحادیه بین المللی دانشجویان" (I.U.S.) و "اتحادیه دانشجویان آلمانی" (VDS) در هامبورگ واقع در آلمان باختی بر گزار گردید .

در این سمینار نمایندگان دانشجویان ۷۳ سال زمان ملی و از آن جمله نمایندگان دانشجویان جنبش آزاد بیخش ویتنام جنوبی ، جمهوری د مکزیک ویتنام ، نمایندگان دانشجویان شوروی ، جمهوری د مکزیک آلمان ، شیلی و فلسطین و همچنین هیئت نمایندگی رسمی فد راسیون جهانی جوانان د مکزیک و یونسکو و سه سازمان معتبر بین المللی دیگر شرکت داشتند .

سمینار که کار خود را در زمینه نقش دانشجویان و سازمانهای آنان در مبارزه برای علم و دانشگاه در خدمت صلح و ترقی اجتماع " و دانشگاه علم در عصر انقلاب علمی و فنی " در محیطی گرم و صمیمانه آغاز نمود ، موظف بود با بحث خلاق ، تبادل افکار و تجربیات دانشجویان مترقی جهان ، بررسی امکانات برای تشدید مبارزه ضد امپریالیستی و تحکیم وحدت جنبش دانشجویی جهانی به نتایج ثمر بخشی برای مبارزه مشترک برسد ، چیزیکه سمینار با توجه به وقت بسیار کم بخوبی از عهد انجام آن برآمد . در مسائل مورد بحث : لزوم وحدت هر چه بیشتر دانشجویان مترقی جهان در مبارزه ضد امپریالیستی ، لزوم تعمیق پیوند جنبش دانشجویی با جنبش کارگری ، لزوم مبارزه در راه ساختن دانشگاهی در خدمت زحمتکشان و صلح ، لزوم مبارزه برای تأمین صلح جهانی و تشکیل کنفرانس امنیت اروپا ، لزوم دفاع از مبارزات د مکزیک جوانان کشورهای رشد یابنده — همانطور که در سند پایان سمینار نیز منعکس شده وحدت نظر کامل بین همه شرکت کنندگان در سمینار وجود داشت .

برخورد نمایندگان "کنفدراسیون" در این سمینار

نمایندگان "کنفدراسیون" نیز در این سمینار شرکت نموده بودند . ولی آنها باز هم بجای کوشش در رفع اشتباهات و انحرافات گذشته و جبران برخوردهای نادرست و زیان بخش که با منافع جنبش دانشجویی ایران بهیچوجه نمیتواند سازگار باشد ، از همان آغاز با خصومت و بدبینی و باشیوه التیماتوم با نمایندگان "ای.یو.اس." مواجه شدند و شرکت در این سمینار که در واقع نمیتوانست علیرغم رفتار گذشته نمایندگان "کنفدراسیون" اقدامی در جهت بهبود روابط — "کنفدراسیون" با "ای.یو.اس." باشد ، تنها توانست در تیرگی این مناسبات نقشی منفی بازی کند .

نمایندگان "کنفدراسیون" در تمام طول سمینار کوشش کردند و بعناوین مختلف دستاویزی

نش

پیدا کنند تا بعد از رفتار زود دست و رویش ناشایست خود را در برابر توده های بخصوص تازه وارد را جوئی توجیه نموده و اغراض و نیات سوء سیاسی خود را در پشت آن پنهان نمایند .
 نمایندگان "کنفد راسیون" حتی قبل از ورود به سمینار ، "ای . یو . اس ." و " فاو . د . اس ." را متهم نمودند که گویا آنها "تعهدا" نخواسته اند نمایندگان "کنفد راسیون" را دعوت نمایند . با توضیحات نمایندنده " فاو . د . اس ." مبنی بر اینکه برای همه نمایندگان و سازمانهای عضو اتحادیه بین المللی دانشجویان بموقع دعوت نامه فرستاده شده و همچنین توضیحات نمایندگان "آی . یو . اس ." نادرستی ادعای نمایندگان "کنفد راسیون" به ثبوت رسید .

از آنجا که رفتار منطقی نمایندگان "ای . یو . اس ." در این سمینار هیچگونه بهانه ای بدست نمایندگان "کنفد راسیون" نداد ، آنها کوشیدند بمنظور انحراف و فلج کردن کار سمینار "مسئله عضویت کنفد راسیون" را مطرح سازند و بالحنی غیردوستانه و حالت اعتراضی پیشنهاد کردند :
 " بحث را قطع نمائیم و در مورد مسئله عضویت اعضا صحبت کنیم " ، حوصله ما سر رفت . . . چقدر باید صبر کنیم ؟ . . . "

در اینجا نیز نمایندگان "ای . یو . اس ." با بیانی مستدل و مقنع توضیح دادند از آنجا که هنوز به بسیاری از نمایندگان وقت صحبت نرسیده و در مدتی بسیار کوتاه باید کار سمینار جمع بندی شود ، " طرح مسئله عضویت اعضا " فعلا مقدر نیست ، ولی در عین حال اگر نمایندگان "کنفد راسیون" باز هم مایل بود در این باره صحبت کنند ، میتوانند از وقت خود استفاده کرده مسئله را مطرح نمایند .
 و قتی که در پایان سمینار بعلت کمی وقت و طولانی بودن سخنرانی ها به ۱۲ نفر از نمایندگان منجمله به نمایندگان دانشجویان شوروی و "کنفد راسیون" نوبت نرسید ، نمایندگان "کنفد راسیون" بار دیگر "ای . یو . اس ." را متهم نمودند که چون "موضع آنها" انتقادی بوده ، باین علت "تعهدا" به آنها اجازه صحبت داده نشده است .

بعد از خاتمه سمینار ملاقاتی بین نمایندگان "ای . یو . اس ." و "کنفد راسیون" دست داد تا "مسائل مورد اختلاف" مورد بررسی قرار گیرد . بعد از مذاکره طولانی و رد تک تک اتهامات وارده از طرف "ای . یو . اس ." چون هیچ مستمسکی بدست منحرفان نیافتاد نغمه قدیمی را ساز کردند که " اصولا " ای . یو . اس ." سازمانیست بورکراتیک و فعالیت او فقط در چارچوب حرف و قطعنامه و اعلامیه است" و خلاصه تهدید کردند که "مواضع" خود را در ارگانهای "کنفد راسیون" منعکس خواهند کرد .

خواست دانشجویان آگاه و مترقی

گردانندگان "کنفد راسیون" که از نخستین روز عضویت "کنفد راسیون" در "اتحادیه بین المللی دانشجویان" در تلاش برای پیشبرد مشی انحرافی خود در صحنه بین المللی بودند و بارها رسماً سیاست خود را ایجاد انشعاب در "آی . یو . اس ." اعلام کردند ، در سمینار بین المللی هامبورگ نیز به این سیاست انشعابگرانه و تفرقه جویانه خود ، به "موضع" ضد "آی . یو . اس ." خود وفادار ماندند .

روشن است که سیاستی که در عین عضویت "کنفد راسیون" در "اتحادیه بین المللی دانشجویان" هدفش مبارزه با آن باشد ، هم با منافع جنبش بین المللی دانشجویان و هم با

مصالح جنبش دانشجویان ایرانی و هم باعضویت "کنفدراسیون" در "I.U.S." عمیقاً در تضاد است ، صرفنظر از اینکه این سیاست درجه لباسی پوشیده شده باشد .

ولی خواست دانشجویان آگاه و مترقی ایران و سنت درخشان جنبش دانشجویان ایرانی همواره در پیوند و همبستگی ناگسستنی با جنبش بین المللی دانشجویان و مظهرمشکل آن "اتحادیه بین المللی دانشجویان" بوده است . کسانی که با مشی انحرافی و سیاست انشعابگرانه خود کوشیده اند و میکوشند جنبش دانشجویان ایرانی را از جنبش بین المللی دانشجویان و تنها سازمان مترقی بین المللی دانشجویی یعنی "آی . یو . اس ." جدا کنند عملاً جنبش دانشجویان ایرانی را به انفراد کامل و سرانجام به شکست سوق میدهند . و چنین کسانی نمی-توانند و مسلماً حق ندارند که بنام دانشجویان ایرانی در مجامع بین المللی دانشجویی سخن گویند .

ما بدینوسیله بار دیگر همه دانشجویان آگاه و مترقی و همه دانشجویانی که در "کنفدراسیون" متشکل هستند هشدار میدهم که با درک عمیق عواقب نامطلوب مشی انحرافی مسلط بر "کنفدراسیون" در جنبش بین المللی دانشجویان ، مبارزه خود را برای آنکه جنبش دانشجویان ایرانی جای شایسته گذشته خود را در جنبش بین المللی دانشجویان بدست آورد ، تشدید کنند .

پیکار

آنکه در خط الجاج ورزد ، دشمن خود است .

يك شاعر انقلابی

ویلیام بلیک (William Blake) شاعر انقلابی و ژرف بین انگلیسی در سال ۱۷۵۷ در خانواده فقیری در لندن متولد شد. وی در اوایل سالهای تحصیل خود مجبور شد از درس و مدرسه دست کشیده به عنوان شاگرد برای یاد گرفتن هنرنقاشی و حرفه گراورسازی مشغول کار شود. بلیک تا آخر عمرش (۱۸۲۷) با حرفه گراورسازی و نقاشی امرامعاش کرد. وی شاعر و منقذ اجتماعی تیز بینی بود که ویرا از شعرا و نویسندگان معاصر خود ممتاز میکند. بلیک، برخلاف شعرا و نویسندگان زمان خود که اکثرا جیره خوار بودند، تنها متکی به دسترنج خود بود. وی تصور روشنی از اجتماع و مشکلات آن داشت. انتقاد بلیک نسبت به انقلاب صنعتی بر اساس اصول انسانی و مخالفت وی بر علیه استثمار کارگران بود. او در تمام نوشته های خود نسبت به بی عدالتی های اجتماعی و استثمار کارگران صدای اعتراض بلند میکند. وی از توسعه امپراطوری و سلطه استعمارگرانه انگلستان در آفریقا و آسیا سخت انتقاد می نماید. انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب امریکارا درد و کتاب خود که تحت عنوان "انقلاب فرانسه" و "امریکا" نوشته است مقدمه ای بر یک جنبش جهانی می بیند.

اشعار و نوشته های بلیک گاهی بسیار ساده و گاهی، بعلمت فشارها و خفقان اجتماعی، پراز استعاره و کنایه است، ولی احساس همدردی او با انسانهای زحمتکش و استثمار زده از تمام گفته هایش می تراود. او معتقد بود که فقر و فلاکت زائیده

اجتماعی است. مفتخوری وانگل بودن یکمده در اجتماع باعث
فقرو فلاکت دیگران میشود. وی در شعر "بخاری پاک کن" از
زبان حال کودک کارگری در زمستان، که خیلی شبیه کودکان قالی
بافی در کشور ما است، چنین مینویسد :

بخاری پاک کن

موجود سیاه کوچکی در میان برف
با آوایی محنت زده ،

فریاد میکشد :

بخاری پاک می کنم ، بخاری پاک می کنم .

پدرو مادرت کجا هستند ؟

بگو ؟

آنها برای دعا کردن به کلیسارفته اند !

اگرچه من در میان خار و خلنگ شاد بودم
و در میان برف زمستانی خنده بربلب داشتم
پدرو مادر مرا بجامه مرگ پوشانیدند
و سرودن نت های محنت را بمن یاد دادند ،
و چون شاد هستم ،

و می رقصم و می خوانم

فکر میکنند صدمه ای بمن نزده اند .

آنها ،

برای ستایش خدا و کشیش و پادشاهش ،
که ،

بهشتی از فقرو فلاکت ما ،

برای خود ،

ساخته اند ،

رفته اند .

دانشجویی پیر سخن میگوید

نگارش تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی کار لازم و مفیدی است که باید انجام گیرد. ولی تا آن زمان فرارسد "پیکار" یکی از وظایف خود را "کک به روشن شدن تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی" قرار داده است. هدف "پیکار" از کک به روشن شدن این تاریخ بویژه آنست که از تجارب جنبش دانشجویان ایرانی در گذشته برای پیشبرد مبارزات جنبش در حال و آینده استفاده شود.

با مقاله زیر که از جانب رفیق ارجمند ما قد و عضو هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران - یکی از رهبران جنبش دانشجویان ایرانی در دوران حکومت رضا شاه - نگاشته شده، و موجب کمال مسکذاری ماست، این کوشش خود را آغاز میکنیم و امید داریم که دانشجویان گرامی و همه مبارزان قدیمی و علاقمندان به جنبش دانشجویان ایرانی با ارائه اسناد و مدارکی که در این زمینه در اختیار دارند، به ما در انجام این وظیفه یاری رسانند.

پیکار

در سالهای ۱۳۱۰ - ۱۳۱۶ رضاشاه به اوج قدرت خود رسید و فرمانفرمای مطلق و دیکتاتور بی چون و چرای کشور بود. ترس و وحشت از دیکتاتور و رئیس شهربانیش مختاری در دلها لانه کرده بود. آب از آب تکان نمیخورد. هیچکس رایارای سخن نبود. ایران به دریائی یخ زده، ماسیده و بسی جنبش میماند. پلیس مختاری بیشتر عناصرا نقلا بی و آزاد یخواه رانا بود یازندانی کرده و تسمه از پشت مردم کشیده بود. سیاستش این بود که "بنا را بر احتیاط" بگذارد و هر کس را که در باره اش کمترین شک و تردیدی بوجود میآید بدون هیچ دلیل و مدرکی بزند ان روانه کند و بدست فراموشی بسپارد. برای مردم ایران همان خانه مسکونیشان شده بود که بایستی بی سروصدا ران زندگی کنند. در میهنشان آزادی حرکت نداشتند. جواز مسافرت از شهری بشهر دیگر یکی از منابع پرسود پلیس بود. آژانهای شیره ای رشته حیات مردم را در دست داشتند و برای سودجویی به ابتکارات جالبی دست میزدند. مثلاً روزی مردی که از اراک برای دیدن پایتخت کشورش به تهران آمده بود، به ساختمان موزه باستانشناسی برخورد و از دیدن سردساختمان که تقلید کوری از طاق کسراست تعجب کرد و دفعتمنا از دهانش پدید که "این مته طاق اموزاده میمونه!" ناگهان پاسبانی مافنگی در حالیکه دستهارا با

باتون پشت کمرش زده بود پیش آمد و گفت :

" مرد که تو طاق ساختمان موزه اعلیحضرت رابه امامزاده تشبیه میکنی ؟ یا الله راه
بفت بریم کلانتری ! "

بیچاره مرد اراکی خشکش زد و گفت :

" آقای آجدان ! مو که بد نگفتم . مگه امامزاده بده ؟ "

آژان از جاد رفت ، دست او را گرفت و کشان کشان منظر طرف کلانتری راهش انداخت . نگارنده که
ناظر این ماجرا بودم ، دیدم که آن بد بخت راه زندان رامی پیماید . دو تومان درد دست راستم گرفتم و
بسوی پاسبان پیش رفتم ، سلام دادم و دستم را با پول درد ستش نهادم و گفتم : این مرد دهاتسی
است ، او را بمن ببخشید ، اگر عقل داشت چنین حرفی نمیزد و رو کردم به آن بیچاره رنگ پریده و گفتم
" مباد دیگر از این حرفها بزنی ! "

پاسبان که بسرعت اسکناس دو تومانی را در جیب گذاشته بود گفت :

" برو بچون این آقا دعان و الاحالیت میکردم که آدم چه جور باید حرف بزنه ! "

این نمونه ای از اوضاع آنروز بود . ترس و وحشت از اعدام ، حبس ، زجر و شکنجه و تبعید ،
بیم از ما مهران مخفی پلیس که میگفتند " همه جا حاضر و ناظرند " جامعه ایران را دچار اختناق شدید
کرده بود ؛ درست مثل امروز !

بدیهی است که در چنین شرایطی کار اجتماعی و سیاسی کردن کار آسانی نبود . سکوت مرگبار آن
روز را در هم شکستن ، توده هارا بجنبش آوردن ، نوعی آنها را سازمان دادن و بمیدان عمل کشیدن
بنظر محال جلوه میکرد . مگر میشد از حکومت چیزی خواست و یا از حقوق دفاع و به اعمال خود سرانجام دستگاه
بدون خطر مرگ ، شکنجه و زندان اعتراض کرد ؟ درست مثل امروز !

با وجود این وضع ، در سالهای تحصیلی ۱۳۱۴ - ۱۵ و ۱۳۱۵ - ۱۶ دانشجویان بیخ سکوت
را شکستند و پشت سر هم در دانشکده نوبنیاد فنی ، درد دانشکده پزشکی ، حقوق و درد انشورای عالی
و دانشکده علوم و ادبیات دست باعصاب زدند . (در آنروز کار هنر و دانشگاه بصورت فعلی وجود نداشت)
پلیس مختاری ، اداره سیاسی و اطلاعات (سلف ساواک) دست پاچه شدند و تمام نیروی خود را بکار
انداختند تا سرچشمه این اعتصابات و " محرکان " را پیدا کنند . این بار ترس از دیکتاتور گریه نگیسر
مترسک هاشد . بود . علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ ، دکتر عیسی صدیق رئیس دانشسرای عالی و دانشکده
علوم و ادبیات ، رهنما رئیس دانشکده فنی و سایر رؤسای سهم خود را باخته بودند . بیش از همه مختاری که
هر روز صبح اول وقت بشاه گزارشهای آسوده کننده ای میداد ، بیمناک بود . دستگاه پر عرض و طول
پلیس که خود را قادم ر مطلق میدانست ، دچار سردرگمی شده بود . مختاری نمیدانست چه کند . به شاه

گزارش بدهد یانه ؟ اگرندهد شاه ازدهن دیگران خواهد شنید وکارش ساخته خواهد شد ؛ و اگر " بعرض برساند " باحتمال قوی زیرفحشهای چارواداری و چکمه های خشن رضاشاه له و لورده میشود . سرانجام راه میانه ای برگزید و بطورکوتاه گزارشی ازکارهای " بچگانه " دانشجویان ضمن سایر مطالب بشاه داد . اماکارپایان نیافت . اعتصابات تکرارشد ، دامنه گرفت و ازحدود کارهای " بچگانه " گذشت . پلیس مانند معمول آموزشگاههارا اشغال کرد ، افراد را زیر نظر گرفت ، عده ای از دانشجو یا ن را بازداشت و بازپرسی کرد ، ولی بجائی نرسید . کسی کسی را لونداد و علیه دیگری سخنی نگفت و سرانجام برکه ای بدست پلیس نیافتاد . جاسوسان پلیس هم که یا " دانشجو " بودند و یا بنام دانشجو وارد انشکده هارقت و آمد میکردند ، از کشف " محرکان " عاجز ماندند و معمای اعتصابات دانشجویان همچنان لاینحل ماند !

نگارنده آنروزها در انشسرایعالی مشغول تحصیل بودم و دراعتصاب دانشجویان دانشکده علوم وادبیات و دانشسرایعالی از آغاز تا انجام شرکت داشتم . بیاد دارم که چگونه زمینه برای جنبش دانشجویی آماده شد ، دوره شعارهایی توده دانشجوی جمع و رهبری گردید ، باچه ابتکاراتی ساده ترین افراد ، پلیس را سردرگم کردند و باچه نظم و ترتیبی نقشه های پلیس و مقامات وزارت فرهنگ نقشش برآب گردید و در پایان اعتصاب پیروز شد . کوشش میکنم برای شماره های آینده " پیکار " جریان اعتصاب را خیلی کوتاه بنویسم و تجربیات دانشجویی پیورا درد سترس دانشجویان جوان ، که شورآزادی و استقلال و پیشرفت میهن و رفاه و آسایش مردم خود رسد ارند ، قراردهم . باشد تادانتخاب راهی که در شرایط کنونی راه ثمر بخش مبارزه است به آنها کمک نمایم .

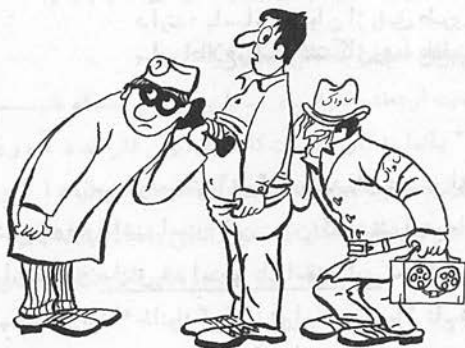
زندگی ما ، آئینه اندیشه ماست

به يك لبخند می ارزن

پزشکی به شیوه ساواک

مأمورین سازمان امنیت " چون پزشکان بکک دستگاههای سمعی و بصری و تجزیه و تحلیل از ما یشگاهی و عکس - برداری پیوسته نبض مردم ۰۰۰ درجه حرارت و میزان فشار خون و تعداد ضربان قلب و نوع بیماری و میکروب مربوطه به آنها حتی قبل از میلاد میتوانند تشخیص بدهند و درباره آن پیشگیری کنند " .

خواندنیها " شماره مخصوص ۲۵۰۰ مین
سال شاهنشاهی ایران "



بدون شرح

پیگار

پاسخ میدهد

بر اثر جنجالی که مدت‌هاست مطبوعات ایران درباره "هدایت" و "نیما" برپا کرده اند عده ای از دوستان دانشجویان ما مراجعه کرده و خواستار نظر مادر باره این جنجال و ارزیابی مادر باره این دو شخصیت بزرگ ادبی میهن ما شده اند. پرسش دوستان دانشجویان ما اینست که آیا "هدایت" و "نیما" با حزب ما پیوند هائی داشته و یا برخی از رهبران حزب دوست و آشنا بوده اند.

در برآوردن این خواست خوانندگان گرامی از رفیق ارجمند احسان طبری عضو هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، که هم صلاحیت کامل برای اظهار نظر درباره مسائل ادبی و هنری دارند و هم از دوستان "هدایت" و "نیما" بوده اند، طی مصاحبه ای خواهش کردیم که نظر خود را در این باره بیان دارند. با سپاس فراوان از رفیق طبری اینک پاسخ ایشان را برای اطلاع پرسش کنندگان و همه علاقمندان درج میکنیم.

پیگار

سرزمین کوهستانی "نور" درمازندران دو تن از چهره های شاخص ادبیات فارسی عصر کنونی را عرضه داشته است. این دو تن، که نه تنها همزمان بلکه آشنایان نزدیک یکدیگر بودند، عبارتند از: صادق هدایت و علی اسفندیاری معروف به "نیما یوشیج". زادگاه "هدایت" شهر تهران ولی منشأ خانوادگی او از نوراست. "نیما" نام شاعرانه خود را (بناب توضیح شاعربه نگارنده) این سطور) از نام کوه یا صخره ای از نور گرفته است. اما واژه "یوشیج" یعنی اهل دهکده "یوش" واقع در نور زادگاه نیما. پسوند نسبت "یج" را مادر اعلام تاریخی، مثلا در نام "مرد اویج" می بینیم. در زبانهای دیگر هند و اروپائی نیز این پسوند وجود دارد.

صادق هدایت رابحقی بزرگترین نویسنده معاصر ایران می شمرند که تا حدیک نویسنده جهانی اوج و شهرت یافته است. وی به همراه دهخدا و جمال زاده از نخستین ویرانگران حصار

بین "لفظ قلم" و "لفظ عوام" است. "هدایت" اولین و مهمترین چهره پرداز ادبی است که توانست از میان مردم ساده، سیماهای جالبی راطراحی کند و تعمیم و تیپ سازی هنری از زندگی ایرانی دست زند. زبان "هدایت" و تعبیرات و اشارات ادبی وی برای بیان نیت نویسنده بسیار بلیغ است. سبک او ویژه اوست و مقلدان فراوانی یافته. تا "تیرش در ادب و ادیان معاصر بسیار عمیق است. مقام بالای هنری با مقام ارجمند فکری و تحقیقی اش همطراز است. در مجموع "هدایت" از بزرگان کشورماست.

نیما یوشیج

را بحق آغازگر شعر نو در فارسی می‌شمرند. البته قبل از او و همزمان او دیگران نیز در این زمینه کوششهای کمابیشی کرده اند، ولی او در رشد آن نوپردازی است و در این کار از همه پیگیرتر، جسورتر و موفق تر بوده است. کار او، یعنی بندگلسی و رهگشائی در شعر فارسی از جهت شکل و مضمون کاری بود ناشی از ضرورت تکامل شعر در عصر ما. در همه ادبیات همه زبانهای بزرگ جهان این پدیده رخ داده است و آنرا باید قانونمندی تکامل ادبی دانست. "نیما" تمام زندگی خود را به انجام این وظیفه وقف کرده و شاعر محض بوده و مقامی که یافته است برآزنده اوست. برخی از آثار نو پردازانه او هم اکنون بخش جدائی ناپذیر گنجینه سرشار ادب پارسی است.

اینها واقعیتی است بدون تردید و میتوان آنها را باسانی اثبات کرد.

ولی در ایران در اطراف این دو شخصیت ارجمند جنجالهای بسیاری برآه می افتد که مفهومی نیست. مقابله دادن "هدایت" و "نیما" بانمایندگان ادبیات کلاسیک ایران کار خنده آوری است. ادبیات کلاسیک ایران، بخش مهم ارثیه مدنی کشورماست که دارای اهمیت و ارزش والای جهانی است. در رشته تکاملی این ادب سرشار نیز تحول شکل و مضمون ادبی بسیار پدید می‌شود. بقول مولوی هر عصری را سخن آوری است. "هدایت" و "نیما" نیز پدیده های این تکامل دردوران ما هستند و آنها را نمی توان و نباید مطلق کرد.

مقایسه "حافظ" با "نیما" و نتیجه گیری بسود این يك یا آن يك نشانه جهالت متعصبانه است و هیچ ربطی به علم ندارد. هنرمند را باید در محیط مشخص تاریخی اش بررسی کرد و نقاشی مشخصی را که در تکامل هنر ایفا کرده است بیان داشت. این نوع مقایسه های تجربی که بیرون از رشته تکامل تاریخی انجام می گیرد بقول منطقیون "قیاس مع الفارق" است.

صادق هدایت و تیمارد و باتاریخ حزب ما پیوند هائی دارند.

هدایت از همان آغاز تا تأسیس حزب توده ایران با جمعی از ما روشنفکران توده ای در تماس نزدیک بود. او پیش از تأسیس حزب مانیز با "ارانی" و دیگران او آشنائی کامل داشت. تماس "هدایت" با حزب ما تا اواخر عمری ادامه یافت، آنچه فراوانشپ - هائی را طی کرد. برخی از آثار "هدایت" برای نخستین بار در مطبوعات حزب منتشر یافت. نگارنده این ستاور در مجله "مردم" در معرفی آفرینش هنری "هدایت" مقاله ای نگاشت که نخستین بررسی در این زمینه بود و گواه روشن درک درست پایگاه هنری "هدایت" در نزد حزب ما و بهترین پاسخ مستندیه مدعیان خلاف آنست.

نیما پوشیح (مانند برادرش لادین استند باری) از اعضای حزب کمونیست ایران بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ "نیما" بانگارنده این ستاور بعلافت آشنائیهای خانوادگی و نیز خویشاوندی فکری و ادبی وارد تماس شد. بنا به کوشش نگارنده بخشی از آثار او که در دوران اسپیداد رضا شاهی سروده شده بود مانند "آی آدمها"، "کشتگام خشک گشت"، "جغد پیر" و غیره برای اولین بار در مجله "مردم" نشر یافت. سپس "نیما" دو شعر "مادری و پسری" و "پادشاه فتح" را ویژه مجله "مردم" نگاشت. سپس از اختلاف حزب "نیما" مدتی در تماس نزدیک با شاعر غزلسرای معاصر "شهریار" بود. در دوران اخیر زندگی "نیما"، شاعران جوان نوپردازی که تحت تأثیر سبک شاعرانه "نیما" ولی بویژه در مکتب سیاسی و فکری حزب ما پرورش یافته بودند از آفرینش هنری "نیما" حمایت معنوی جدی کردند. در این دوران "نیما" بیش از پیش دامنه تأثیر خود را در ادب شعری معاصر بسط داد و خود شاهد خوشبخت پیشرفت آرزوهای هنری خود بود.

در احاراف ارثیه ادبی "نیما" سرچشمه های بی مسئولیت، ادعاهای جعل فاکتها و مغلطه در واقعیات زیستاد صورت میگردد. رژیم و ساواک که باماهیت د مکرانیک این ارثیه دشمن است، در عین حال میکوشد با انزام این هنرمندان ارجمند برای مقاصد خود استفاده کند. از آن گذشته کسانی همه جهات مثبت یا منفی این ارثیه ادبی را بنحوی یکسان مدال می کنند و از آن به نتایج غلط میروند. یک ارزیابی درست از این ارثیه ما را بقبول نوآوری منطقی، د مکرانیکسم و انسانگرانی آن تشویق و به پرهیز از دنبال کردن برخی جهات ضعیف یا نارسا هنری و فکری و وقتی اثر و امید ارد. وظیفه نقد علمی جدا کردن شک و سمین و نشان دادن مقام واقعی "هدایت" و "نیما" در تکامل ادب معاصر فارسی است. متأسفانه چنین نقدی در ایران نمونه های موفق زیادی ندارد و بازار تعصب و هیجان است تا سالم به مراتب بیشتر گردد.

مانند ه ایها نسبت به ظاهره این دو استاد بزرگ سخن پارسی مانند همیشه وفا داریم و نیز خرسندیم که آنان با شخصیت خود و با کلام خویش در کنار مردم و ایستاده اند که حزب ما خدمت بدان را وظیفه مقدس خویش میبمرد و نامشان جا بجا با تاریخ حزب ما پیوند هائی یافته و بویژه مطبوعات حزب ما ای چه بسا نخستین عرصه تجلی نبوغ هنری آنان بوده است.

پیکار و خوانندگان

بدین وسیله از دوسان دانشجو و خوانندگان عزیزی که بمناسبت نوروزباستانی به هیئت تحریریه " پیکار " تبریک گفته اند ، صمیمانه سپاسگزاریم . امیدواریم در سال نو ، باکم و پشتیانی همه دانشجویان آگاه و مرقی و همه خوانندگان گرامی ، گامهای جدیدی در اجرای وظایف خطیر " پیکار " برداریم .



دوست دانشجویی مینویسد :
 " پیکار مورد استقبال دوسان قرار گرفته و موجب خشم مخالفان شده است . مخالفان ناراحت شده و گفته اند حزب توده در برابر جنبش دانشجویی ایستاده . "

پیکار - این نخستین بار نیست که " مخالفان " یعنی منحرفان خود و سیاست انحرافی خود را با جنبش دانشجویی و مشی آن یکی گرفته اند . ولی این تلاش بهبودی ای است . حزب توده ایران پشهادت ، تاریخ خود و تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی همواره بزرگترین و مطمئن ترین پشتیبان جنبش دانشجویان ایرانی بوده و در گسترش و تعمیق آن همیشه نقش فعال و گاه قطعی داشته است . فعالیت حزب توده ایران در این زمینه یکی از صفحات درخشان تاریخ اوست . مبارزه کنونی " پیکار " با گرایشهای انحرافی در جنبش دانشجویان ایرانی و با مشی انحرافی مسلط در کنفد راسیون نیز پیروی پیگیرانه از همین سنت شایسته حزب توده ایران است . اگر مخالفان به این نتیجه رسیده اند که " پیکار " مصمم و استوار در برابر مشی انحرافی آنها ایستاده و بهمین جهت ناراحت و خشمگین اند ، باید گفت که این بهترین تشویق و قدردانی از " پیکار " است .



آدرس حساب بانکی " پیکار "

Dr. John Takman
 P.O. Box 49034
 10028 Stockholm 49
 Sweden

آدرس مکانیه با " پیکار "

Dr. John Takman
 P.O. Box 49034
 10028 Stockholm 49
 Sweden

P E Y K A R

The Review of the Tudeh Party of Iran
for the Students

Druckerei "Salzland"

Price in :

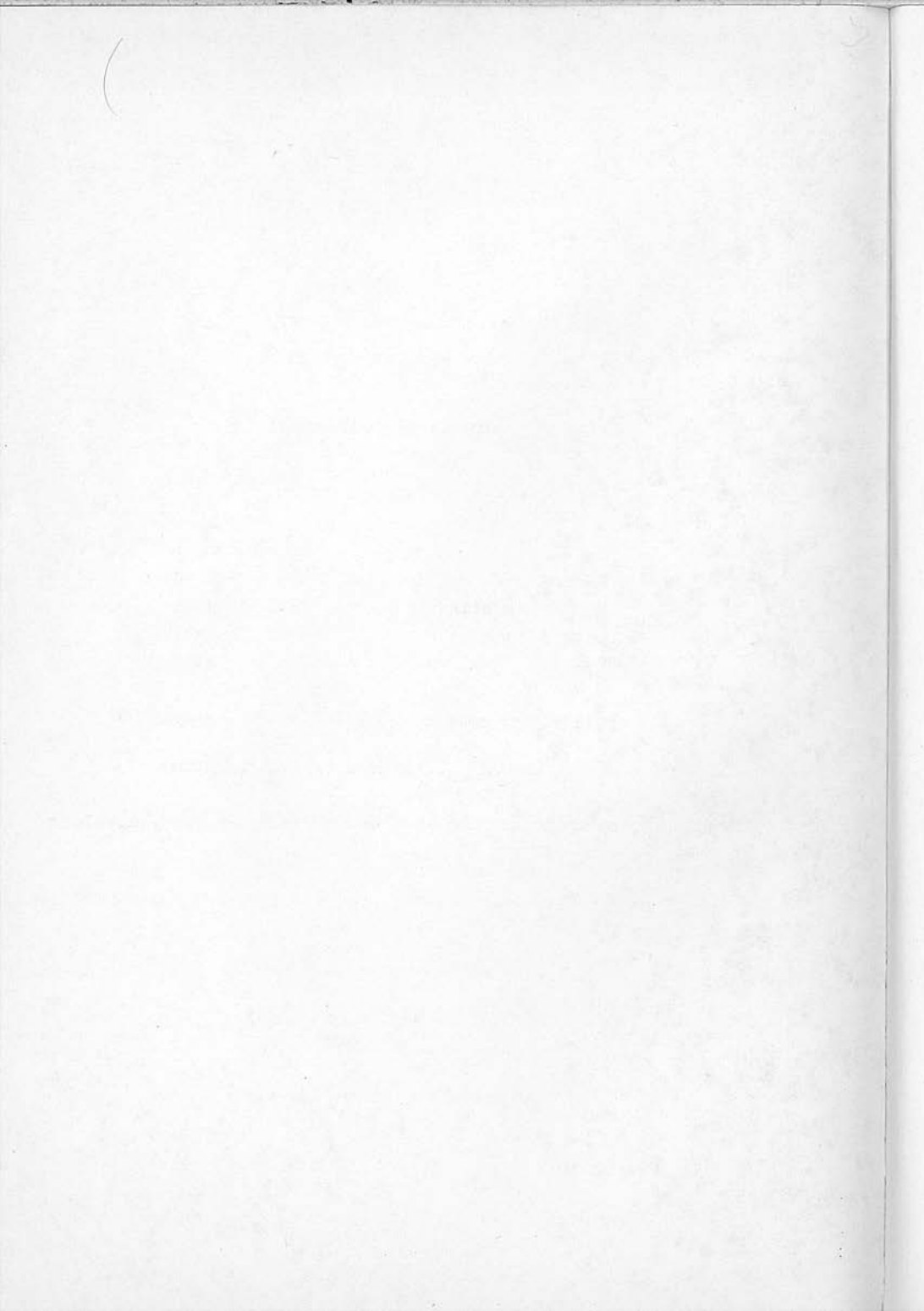
U.S.A.	00.60	dollar
France	3.00	franc
Bundesrepublik	2.00	Mark
Österreich	14.00	Schilling
Italia	320.00	Lire
All other countries	2	West German Mark

اشترک سالانه ۱۰ مارک آلمان غربی یا معادل آن

Annual Subscription 10 West German Mark or its equivalent

پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان
چاپخانه "زالتس لاند"
۳۲۵ شناسفورت
بهادر ایران ۴۰ ریال



اتحاد، مبارزه، پیروزی